

بررسی تطبیقی انسان شناسی قرآنی با انسان شناسی غربی با توجه به مبانی

اعتقادی شیعه

تاریخ دریافت: ۹۳/۵/۲ تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۱۵

سید مصطفی کازرونی؛ کارشناس ارشد حقوق بین الملل

چکیده:

شناخت انسان از دیرباز با تفکرات عمیق فلسفی افراد زیادی در سرتاسر جهان روبه رو بوده است. انسان شناسی قرآنی و انسان شناسی غربی، به عنوان دو مکتب فکری عمده که به شناخت انسان، پرداخته اند به طور کلی از حیث موضوع، هدف و رویکرد با هم متفاوت هستند. نقاط عمده ضعف انسان شناسی غرب در مقایسه با انسان شناسی قرآنی در ضعف موضوع، هدف و رویکرد است؛ به گونه ای که انسان غربی را با پوچ گرایی در عصر حاضر مواجه نموده است در حالی که کاربردی بودن و تاثیر عینی بر زندگی بشر از نقاط قوت آن به شمار می رود؛ اما انسان شناسی قرآنی عمدتاً هنوز در حوزه نظری باقی مانده است. انسان شناسی غربی سه موقعیت زمانی مختلف باستانی، قرون وسطی و معاصر را طی نموده است. در این مقاله، سعی شده است با استناد به اصول مذهب شیعه، یعنی توحید، معاد، نبوت، امامت، عدل و مراجعه به منابع دست اول همچون قرآن، فلاسفه اسلامی، روایات ائمه اطهار علیهم السلام، مستشرقین غربی، فلاسفه ازمنه مختلف غربی به ویژه قرون وسطی و عصر جدید، دید جامعی از تطبیق این دو مکتب به خواننده، ارائه شود.

کلید واژه‌ها: انسان شناسی قرآنی، انسان شناسی غربی، شیعه، توحید، نبوت، معاد، امامت، عدل، اومانیزم.

مقدمه:

انسان شناسی یا همان شناخت انسان به این دلیل که اساسا انسان مهم ترین موضوع خلقت است، به عنوان مهم ترین هدف هر مکتب فکری از گذشته تاکنون مطرح بوده است. انسان شناسی بر هر علمی از جمله علم اخلاق مقدم است. بدین دلیل که مادامی که ندانیم انسان کیست و ماهیتش چیست آیا واجد یا فاقد روح است؟ و... نمی توان از باید و نبایدها صحبت کرد.^۱ انسان شناسی اسلامی، معتقد است که انسان علاوه بر غریزه، دارای فطرت نیز هست؛ در حالی که در اندیشه غربی با یکی کردن این دو مفهوم تحت عنوان طبیعت،^۲ انسان را تنها دارای غریزه می داند. در دید قرآنی، انسان شناسی در واقع حرکت از خود طبیعی به خود حقیقی است و در این فرآیند، انسان، از قید و بند حیوانی و غرایز طبیعی به سمت همزیستی توأم به عدالت اجتماعی، رهنمون می گردد.^۳ انسان شناسی بر اساس نوع نگرش و هدف به انسان شناسی جزء نگر و کل نگر تقسیم می شود. در قرآن، انسان به عنوان موجودی برخوردار از مجموعه ای از ابعاد تعارض آمیز مادی و معنوی، توصیف شده است که شناخت هر یک به تنهایی و صرف نظر از ارتباط با خالق حقیقی-خدا- نمی تواند موثر و کامل باشد. جایگاه رفیع انسان در قرآن به عنوان خلیفه الهی بر روی زمین، از یک سو به عنوان هدیه و فرصتی از جانب پروردگار به انسانها برای کمال جویی، حقیقت طلبی و اعتلای بعد معنوی او و از سوی دیگر به عنوان وسیله ای که بتوان با استفاده از آن، ایمان و اعتقاد واقعی انسانها به بوتله آزمایش الهی سپرده شود، معرفی شده است. اهمیت جایگاه مذکور، در عین حال مسئولیت پذیری الهی انسان قرآنی را افزون ساخته است تا با خود شناسی در مسیر اصلاح خود و جامعه تلاش نماید. اصلاح و تکامل جویی انسان در قرآن از طریق به فعلیت رساندن استعدادها نامحدود بالقوه او امکان پذیر است. از آنجا که تبلور بسیاری از این استعدادها توسط انسان امکان پذیر نیست، خداوند بر اساس لطف و حکمت الهی پیام

آروانی از جانب خود برای به فعلیت رساندن این استعدادها که همگی ریشه در فطرت الهی دارند؛ فرستاده است. از این مسیر رابطه انسان شناسی و نبوت اثبات می‌گردد. انسان شناسی قرآنی از دیر باز مورد توجه فلاسفه اسلامی و غیر اسلامی بوده است. قرآن کریم از همان آغاز در رویایی با باورهای غیر منطقی، خرافی و جاهلی انسان‌های عصر نزول و آموزش معارف بنیادین صحیح، بر نقش شناخت تاکید کرده و از انسان‌ها می‌خواهد با شناخت باورهای درست، به آنها ایمان بیاورند و آن را به عنوان جهت حرکت عملی خود برگزینند.^۴ فراتر از این، انسان شناسی قرآنی این اهمیت را در بردارد که «مطالعه در آفرینش انسان و مرگ و حیات وی، زداینده تردید در یگانگی خداوند، بیان مراحل و مراتب وجودی انسان و تبیین موقعیت انسان در آن مراحل است.»^۵ در این مقاله سعی خواهد شد که با توجه به مبانی پنج گانه اعتقادی شیعیان به بررسی تطبیقی انسان شناسی غربی و انسان شناسی قرآنی پرداخته شود. به همین جهت در مبحث اول کلیات شامل مفهوم انسان شناسی، انواع انسان شناسی، مبحث دوم انسان شناسی غربی، مبحث سوم انسان شناسی قرآنی و در مبحث آخر نیز به بررسی تطبیقی این دو نگاه متفاوت شناخت انسان از دید مبانی اعتقادی شیعیان می‌پردازیم.

۱. کلیات

مفهوم انسان شناسی

پیش از تعریف انسان شناسی، باید مفهوم انسان به عنوان اصلی‌ترین موضوع انسان شناسی مشخص گردد. بررسی و تحقیق درباره انسان یکی از سه محور و رکن اندیشه بشر در همه دوران حیات عقلانی وی بوده و هست. این سه کانون اندیشه عبارتند از: خدا، انسان و جهان. موضوع تعریف انسان در قرن بیستم از جمله موضوعات بحث برانگیز بوده است. ارائه تعاریف و خصوصیات ویژه برای معرفی انسان و جدا کردن او از سایر موجودات که از هزاره‌های پیش شروع شده است، هنوز به پایان نرسیده است. در

برخی متون گفته شده «انسان، حیوان ناطق است. در اصل انس بود، الف و نون مزیدتان بدان ملحق شده و این ماخوذ است از انس بالضم که به معنای الفت گرفتن و ظاهر شدن است و بعضی گفته‌اند که ماخوذ از نسیان است و انسان نام است برای جسد معین و نفس معین که ساکن در آن جسد است و جسد و نفس دو جزء برای انسانند، یکی از آن دو جزء شریف است... یکی مانند درخت است و دیگری مانند ثمره درخت، نفس راکب و جسد مرکوب است.»^۷ و انس را از آن سو بدین عنوان می‌خوانند که قوام و دوامی برای او نیست مگر در نزدیکی بعضی به برخی دیگر. در قرآن کریم بیش از ۶۵ بار از کلمه انسان استفاده شده است. شاید کثرت استعمال (انسان در قرآن) ناشی از اهمیت شناخت انسان از نظر قرآن است تا انسان‌ها هر چه بیشتر به شناخت خود بپردازند و بتوانند از این طریق، کمالات عالی را طی نمایند. علاوه بر تعریف انسان، ویژگی و اوصاف او نیز از اهمیت مضاعفی به ویژه در بحث انسان‌شناسی برخوردار می‌شود. به طور کلی، اوصاف هر شیء مشتمل بر خصوصیات مثبت و منفی اوست که برای شناخت و تفسیر شیء ضروری است. انسان نیز به عنوان موجودی از موجودات این عالم صفات پسندیده و ناپسند دارد. صفاتی که به وسیله آنها ستایش یا نکوهیده می‌شود. مبدا ستایش‌های انسان در قرآن، فطرت‌گرایی و منشا نکوهش‌های انسان در قرآن، طبیعت‌گرایی اوست نه خود طبیعت یا فطرت انسان. قرآن درباره آفرینش آدم می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾ (حجر: ۲۶) ما انسان را از گل خشک، از لجن بونیاک آفریدیم و ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (حجر: ۲۹). سرانجام از روح خویش در آن دمید و او را راست قامت ساخت. آیاتی که به مراحل آفرینش انسان اشاره می‌کند، در پایان مراحل تکوین جسمانی انسان مرحله جدیدی را معرفی می‌کند که با مراحل پیشین کاملاً متفاوت است و آن دمیدن روح در کالبد انسان است. اسلام، انسان را موجودی دو بعدی با فطریات و سرشت مشترک و

آزادی و اختیار در انتخاب سرنوشت خویش معرفی می‌کند و آزادی را حق انسان می‌داند تا با انتخاب‌های خویش و بر اساس الگوی معرفی شده (انسان کامل) سرنوشت خود را تعیین کند و در نتیجه، در مقابل خدا، خود و خلق مسئول و پاسخگوست. این دو بعد اصلی انسان عبارت است از ابعاد مادی-جسمانی و روحانی یا معنوی همچنان که دنیا نیز دارای دو ساخت از وجود است: غیب و شهود^۸ (عالم الغیب و عالم الشهاده). در بعد جسمانی، از نظر قرآن کریم انسان اعم از زن و مرد دارای ماهیت واحدی است، گرچه زن و مرد و حتی هر یک از افراد انسانی تفاوت‌هایی با هم دارند؛ زیرا تفاوت در هر یک از افراد نوع، بلکه هر یک از افراد صنف نیز وجود دارد و این تفاوت‌ها ملاک تفاوت ماهیت نیست. در اسلام، انسان در ورای این ظاهر نفسانی، واجد یک حقیقت روحانی است و در همین بعد است که آدمی به جایگاهی می‌رسد که مسجود ملائکه می‌گردد و در وصف او گفته می‌شود: ﴿وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ (نجم: ۷-۹).

پس از تعریف و بیان اوصاف انسان، باید به سراغ معنای انسان شناسی رفت. چنانکه از نام آن پیداست، انسان شناسی علمی است که وظیفه شناخت انسان و تبیین ویژگی‌ها و خصوصیات او را برعهده دارد. برخی نیز انسان شناسی را علمی دانسته‌اند که «نیازهای طبیعی، اجتماعی و فرهنگی انسان را مورد مطالعه و تغییرات آتی را بر این پایه پیش بینی می‌کند و انسان را در مسیر تکامل بدنی و فرهنگی مطالعه می‌کند و با پایمردی علوم طبیعی و اجتماعی، خصوصیات هر مرحله تکاملی را طی میلیون‌ها سال به وضوح نشان می‌دهد. از این رو انسان شناسی با مددگیری از گذشته، قادر به شناخت و شناساندن فرهنگ‌ها و رفتار انسانی در حال حاضر می‌شود و مانند علوم دیگر درباره آینده به پیش بینی دست می‌یازد.»^۹ با این حال، همان گونه که در این دو، معنای انسان شناسی مستتر است؛ انسان شناسی تنها مبتنی بر معیارهای مادی مورد نظر بوده است در

حالی که با استنباط از قرآن کریم؛ بعد معنوی انسان نیز در انسان شناسی مورد نظر می-
گیرد.

انواع انسان شناسی

انسان شناسی، بر اساس نوع نگرش و هدف به دو بخش جزء نگر و کل نگر تقسیم بندی می‌گردد. در انسان شناسی جزء نگر، تنها به یک بعد از ابعاد وجودی انسان نگریده می‌شود، مانند بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی، همچون جامعه شناسی یا علوم پزشکی و ... در حالی که انسان شناسی کل نگر انسان را به صورت کلی و صرف نظر از ابعاد و شرایط زمانی و مکانی، مورد توجه قرار می‌دهد و کلیت انسان در این حیطه مورد نظر است. در این نوع انسان شناسی به دنبال پاسخ گویی به سوالاتی چون انسان از کجا آورده شده است، به کدام سمت و سو رهسپار می‌گردد و یا اینکه آیا انسان تنها جسم است یا از ابعاد دیگری نیز برخوردار است، پاسخ داده می‌شود. براساس تنوع روش نیز، انسان شناسی معمولاً به چهار قسم انسان شناسی دینی که بر اساس روش نقلی از متون دینی مانند قرآن کریم به بررسی انسان پرداخته می‌شود. انسان شناسی عرفانی؛ سوم انسان شناسی فلسفی که با روش عقلانی و تفکر و استدلال منطقی و فلسفی فارغ از زمان و مکان به شناخت انسان مبادرت می‌ورزد. بدیهی است که به ویژه در این نوع انسان شناسی، تفاوت اندیشه بسیاری دیده می‌شود. برای مثال اگرچه سارتر منکر ابعاد معنوی و الهی اگزیستانسیالیزم انسان است؛ اما کرکگور، از فیلسوفان الهی بر این باور است که هر چه انسان بیشتر خود را با خدا احساس کند، از هستی بالاتری برخوردار خواهد بود.

چهارمین نوع انسان شناسی، انسان شناسی تجربی یا همان چیزی است که در انگلیسی به آن Anthropology گفته می‌شود. این نوع انسان شناسی خود به سه بخش عمده انسان شناسی فرهنگی، انسان شناسی جسمانی و انسان شناسی زبان شناختی تقسیم می‌شود.

انسان شناسی فرهنگی در واقع حرکت از خود طبیعی به سمت خود حقیقی است و در این فرآیند، انسان، از قید و بند حیوانی و غرایز طبیعی به سمت همزیستی توأم به عدالت اجتماعی، رهنمون می‌گردد. انسان شناسی جسمانی نیز به شناخت انسان در ابعاد جسمانی می‌پردازد و زیرشاخه‌های بسیار فراوانی دارد. انسان شناسی زبان شناختی بیشتر توجهش به زبان‌های نانوشته، دگرگونی‌های درونی زبان‌ها و کاربردهای اجتماعی زبان است.

با این حال، باید گفت که به مرور و با پیچیده‌تر شدن شناخت انسان، همان‌گونه که هایدگر، معتقد است دیگر نمی‌توان انسان شناسی را محدود به یک رشته معین دانست و از این رو صاحب نظران با قرار دادن واژه‌های مختلف چون اجتماعی، سیاسی، صنعتی و فلسفی در کنار انسان شناسی درصدد توجه به خصوصیات متمایز انسان بودند. برای نمونه در انسان شناسی دینی، صحبت از انسان شناسی فلسفی و عرفانی نیز می‌گردد. بنابراین، امروزه انسان شناسی دینی یک نوع انسان شناسی محض نبوده، بلکه در تلاش است تا با تقابل و بعضاً تعامل با سایر زمینه‌های مشابه انسان شناسی، فهم مقبولی از انسان را به انسان معاصر عرضه دارد.

۲. دسته بندی انسان شناسی غربی:

برای فهم مفهوم انسان شناسی غربی بایستی بر مبنای عنصر زمان آن را به سه دسته انسان شناسی یونانی و رومی، انسان شناسی مسیحی و انسان شناسی مدرن تقسیم نمود. در این بخش به این سه دسته از انسان شناسی غربی می‌پردازیم که معمول‌ترین نوع دسته بندی انسان شناسی غربی محسوب می‌گردد.

۲-۱. انسان شناسی یونانی و رومی:

در یونان باستان، عقل و خرد عنصر متمایز کننده انسان از حیوانات بود و به همین سبب، یونانیان خدایی به نام پرموتئوس به معنای خدای هوش داشتند.^{۱۰} از نظر آنها، آفرینش

انسان، نتیجه یک سری تغییرات پیاپی محیطی و انطباق با محیط‌های گوناگون بوده است؛ از جمله شرایط آب و هوایی و تغییرات طبیعی ناشناخته. به سبب همین تغییرات ناشناخته بود که یونانیان و رومیان و به طور کلی اقوام باستانی خداوندگان بی شماری داشتند. در دوران باستان، انسان را دارای ماهیت دو گانه خیر و شر می‌دانستند. از سوی دیگر، آدمی مقیاس همه چیز بود؛ مقیاس هستی آن چه است و چگونه است و مقیاس نیستی آنچه نیست و چگونه نیست. به طور کلی در این دوران، محوریت انسان در حوزه معرفت و شناخت مورد تاکید قرار گرفته بود و در این بین، جای هیچ گونه تردیدی باقی گذاشته نشده بود. این اندیشه به ویژه در آرای سوفسطایان علی‌الخصوص پروتاگوراس جلوه گر شده است.

اندیشه‌های فلسفی انسان شناسی در قرون وسطی و حتی پیش از آن، مبتنی بر تقسیم مطلق و تفکیک ناپذیر عالم به دو بعد عالم زمینی و عالم آسمانی یا بر پایه ثنویت ایده از سایه بود.

انسان شناسی مسیحی:

پس از برتری مسیحیت در اروپا و نیز فروپاشی امپراتوری روم، به تدریج انسان شناسی مسیحی جایگزین انسان شناسی یونانی شد؛ اما متأسفانه ایراد عمده که در این عصر، انسان شناسی مسیحی با آن روبرو بود به تحریف‌های متعددی که در انجیل، کتاب مقدس مسیحیان و همچنین سایر کتب مقدس مسیحیان ایجاد شده بود، انسان شناسی دینی به صورت خالص و اولیه در دسترس نبود. بی شک، انسان شناسی مادی گرایانه امروز را بیش از هر چیز، باید ناشی از سوء عملکرد کلیسا در قرون قبل تا به امروز، دانست؛ بدین صورت که اگرچه در قرون اولیه تاسیس کلیسا توسط پطرس و پولس، دو تن از حواریون عیسی مسیح علیه السلام، با پشتوانه ایمان و اخلاص عمل، نظام مبتنی بر کلیسا توانست مسیحیت را به عنوان یک نظام اخلاقی، علمی و شناختی در سطح بین‌المللی و

حتی جهانی مطرح نماید؛ اما در ادامه با تسلط تدریجی پاپ و کلیسای کاتولیک که از آن به قرون وسطی و عصر تاریکی تعبیر می‌نمایند، انسانی که تارک دنیا و رهبانیت پیشه و آخرت‌گرا به معنای کاتولیکی آن و علم‌گریز بود، محترم شمرده می‌شد.^{۱۱} بدون شک، مبدا هر گونه انسان‌شناسی در گستره مسیحیت چه در این دوره و چه در دوران جدید، شناخت مسیح (مسیح‌شناسی) است. انسان‌شناسی مسیحی بر مسیح‌شناسی قائم و استوار است و باید که تصورمان از چیستی انسان به فرجام مبنا و منشاء از تصورمان از چیستی مسیح یابد.^{۱۲} بر این مبنا اگرچه در قرآن مکررا به تضادهای موجود اشاره می‌شود از جمله زمین و آسمان، خدا و انسان، جهنم و بهشت، اعمال خوب و رفتار بد، روح نیکوکار و نفس شرور، خالق و مخلوق، خیر و شر و... سخن گفته و پیوسته بر مفهوم غیریت یا دگر بودن خداوند تاکید می‌شود، در مسیحیت، مسیح در یک زمان در قالب مفهوم پیچیده تثلیث جهان-انسان-خدا حلول می‌یابد.^{۱۳} در این دوران، نظریه انسان‌شناسی سنت توماس بر انسان‌شناسی مسیحی حاکم بود به گونه‌ای که بر مبنای نظر او، انسان جسمی نیست که به او روح عطاء شده باشد، بلکه وجود صاحب عقل و روحی است که به او جسم اعطاء شده، یعنی در انسان‌شناسی این دوره، روح و عقل اصالت دارد و جسم فرع نازل وجود انسان است.^{۱۴} هم‌چنین در دید مسیحیت این دوره، «عصیان آدم گناه خوانده می‌شود؛ گناهی که با آن گناه و مرگ به جهان راه یافت و همه گناهکار و مرگ‌پذیر شدند. گناه نخستین آدم که از او در انجیل لوقا به ابن‌الله یاد شده است و نافرمانی او از دستور خداوند، چنان شدید بود که نه تنها سرنوشت او را به کلی دگرگون ساخت، بلکه سرنوشت فرزندان او را نیز به تباهی کشانید، تا آنجا که آدمیان دیگر توانایی رستن از این سرنوشت را در خود نمی‌دیدند، به ناچار باید فرزند دیگر خداوند، یعنی عیسی علیه‌السلام خویش را فدای انسان کند و به آنان زندگی دهد و گناه آدم را بخرد و ذریه او را از گناهی که مرتکب شده بود؛ پاک گرداند.»^{۱۵}

انسان شناسی معاصر غربی

پس از قرون وسطی و در دوران روشنگری (رنسانس)، انسان شناسی و خرد گرایی در پیوند تنگاتنگی با یکدیگر قرار گرفتند و اندیشه جدیدی موسوم به اومانیزم در انسان شناسی غرب به وجود آمد که تا به امروز ادامه دارد. اومانیزم‌ها یا انسان مداران معتقدند که انسان در مقایسه با سایر موجودات گذشته از تفاوت‌های کمی و کیفی برخوردار است و محور اصلی این تفاوت هم برخورداری از قدرت آزادی و اختیار در عملکرد اوست.^{۱۶} البته آزادی و اختیار پذیرفته شده از طرف مکتب‌های اومانستی، مطلق و بی قید و شرط است.^{۱۷} این جریان که از رنه دکارت در ۱۵۹۶ میلادی، آغاز شده است، هدف انسان شناسی را، تشخیص حقیقی خرد و رفع موانعی که در راه این شناخت وجود داشت، می‌دانست. نخستین فردی که مفهوم انسان شناسی را در دوران معاصر به کار برد؛ به نظر «مگنوس هونت»، پزشک و الهی دان آلمانی، است که با نگارش کتاب «انسان شناسی» در سال ۱۵۰۱ میلادی، سعی در تعریف انسان شناسی، ذیل عنوان خصوصیات طبیعی انسان داشت. بنابراین انسان شناسی، ذاتاً در غرب مفهومی طبیعی داشته است که «داروین» نیز بر همین مبنا، بر انسان شناسی طبیعی، تاکید می‌ورزد. این اندیشه متافیزیکی از عالم هستی، موجب تفکیک کلی طبیعی از عالم بالا می‌شد و در واکنش به همین دیدگاه بود که مکتب پست مدرنیسم در غرب به وجود آمد. در اروپا، انسان شناسی مدرن برای نزدیک به دو قرن است که چیزی جز شناختن انسان غیراروپایی از منظر انسان اروپایی نبوده است به این معنا که انسان‌ها و جوامع دیگر، سطوحی از ابزارها تلقی می‌شوند که باید به موازات شاغول اروپا نظام یابند.^{۱۸}

انسان شناسی معاصر دینی در غرب به طور عمده از نیمه دوم قرن نوزدهم آغاز شد در حالی که از همان آغاز با پیچیدگی و مشکلات فراوانی روبه رو بود. در نظریه انسان شناختی معاصر غربی با استمداد از جهت‌گیری دین‌گرایزی و اخلاق‌گرایزی (اخلاق بدون دینی و معنوی)، بر عدم امکان وجود انسانی که بتواند در برابر تمرکز قدرت‌های

مادی این جهان ثابت قدم بوده و منحرف نشود، تاکید می‌گردد.^{۱۹} برای مثال، تایلر سعی می‌کرد که خطر سیر تطور دین را براساس گروهی از باورهای جان گرایانه^{۲۰} توضیح دهد؛ باورهایی که به نظر او از اعتقاد به همزاد آغاز شده است و تا به اعتقاد به خدای واحد، تداوم داشته است. بحث تنها بر سر این بود که آیا نظام‌های مبتنی بر اعتقاد به خدای واحد پیش از نظام‌های چند خدایی، قرار داشته‌اند یا بر عکس؟ آیا احساس تقدس، از پیش از ظهور مناسک دینی، به وجود آمده است یا نه؟ دورکیم نیز بر آن اعتقاد بود که جوهر هر امر دینی را در اشکال ابتدایی باورها و مناسکی بیابد که در آنها، پندارهای «مانا»، «توتم» و «تابو» در فرآیندی از تقدس زایی جامعه، جنبه غالب دارد.^{۲۱}

انسان شناسی دینی معاصر غرب از دو جهت عمده با انسان شناسی دینی مسیحی در پیش از خود متفاوت است: ۱. موضوع انسان شناسی: در بحث انسان شناسی معاصر و شناخت مبدا انسان هم باید به خداوند و فرشتگان و... تامل نمود و هم بر مکانهایی که انسان در آنجا وجود آمده نظیر درختها و سنگها و آبها بنابراین بر خلاف انسان شناسی مسیحی، موضوع انسان شناسی دینی معاصر صرفاً الوهی نیست. ۲. بیان انسان شناسی: از نظر انسان شناس دینی غربی در دوران معاصر، بیان تجربه دینی می‌تواند صور متفاوتی از جمله بیانی آرمان وار یا جامعه شناختی و یا رده شناختی به خود بگیرد. بنابراین علوم خاصی برای بحث انسان شناسی دینی غربی صلاحیت ندارند؛ بلکه تمامی علوم از منظر خود، مختارند تا انسان را توصیف نمایند در حالی که در قرون پیش از آن، تنها کشیشان می‌توانستند در مورد شناخت انسان، اظهار نظر نمایند. از سوی دیگر انسان شناسی مسیحی از نظر علوم معاصر غربی، یک شعبه از علوم اجتماعی یا طبیعی محسوب نشده، هر چند که ممکن است از داده‌های تمام این علوم بهره ببرد. از نظر انسان شناسی مسیحی برخلاف انسان شناسی معاصر غربی، انسان موجودی غایی و اخروی است. غایت یک نوزاد در مرد یا زن بودنش و غایت گناهکار در گناهکار بودن آن

است. از این رو انسان شناسی مسیحی تنها طبیعت انسان را بر اساس آنچه که هست؛ به تنهایی ادراک نمی‌نماید، بلکه در کنار آن ماهیت انسان را بر اساس آنچه که ممکن است باشد؛ به انسان غربی نشان می‌دهد^{۲۲} امروزه به ویژه گرایش‌های فمینیستی، اصلی‌ترین ناقدان انسان شناسی مسیحی بوده و آموزه‌های آن را مخالف مبانی حقوق بشری به ویژه جنسیت می‌دانند. از دسته این گروه می‌توان به افرادی همچون گرانت، پلاسکو و کانون اشاره نمود.^{۲۳}

۱۸۱

حسنا

۳. انسان شناسی قرآنی:

پیش از ظهور اسلام، اعراب درکی از معنای انسان شناسی که در قالب بزرگ‌تر وجود شناسی و هستی شناسی در نزد فلاسفه یونان نظیر ارسطو، افلاطون و سقراط مورد بحث قرار می‌گرفت، نداشتند.^{۲۴} اصولاً اعراب جاهلی دیدی متفاوتی و مابعد الطبیعه به انسان و محیط اطراف خود نداشته و تنها به دیدی جزء نگر در اطراف خود اکتفاء می‌نمودند.^{۲۵} نمونه بارز آن را می‌توان در عدم وجود واژگانی مناسب و برابر در عربی در مقابل مفاهیم مجرد یونانی «تو اینای» to einai و «جنسیس» genesis حتی تا قرون اولیه اسلامی در میان مسلمانان یافت. البته پس از مدتی از واژگان «کون» در مقابل «تو اینای» و «وجود» در مقابل «جنسیس» استفاده نمودند که البته تا حد زیادی با مفاهیم آنها در فلسفه یونانی متفاوت است. به عبارت دیگر «اعراب، مثلاً مانند یونانیان، به جهان با دید عمومی و جامع و فراگیر نظر نمی‌کردند. یونانیان، در آن هنگام که به فلسفه می‌پرداختند، نظری جامع به همه جهان هستی پیدا کردند و برای خود پرسش‌هایی چون: این جهان، چگونه به وجود آمده است؟ جهانی که می‌بینیم پر از تغییرات و دگرگونی‌ها است: آیا در ماورای همه این تغییرات، یک اصل تغییر ناپذیر وجود دارد؟ و... مطرح می‌نمودند... این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگر نظیر اینکه یونانیان در برابر خود طرح کرده بودند، منشأ و خاستگاه طرز تفکر فلسفی ایشان بود... اعراب بر خلاف آنان از این جهت و امتداد، نظر

نمی‌کردند و حتی پس از ظهور اسلام نیز چنین بود به پیرامون خود می‌نگریستند و اگر بر حسب اتفاق منظره‌ای، توجه آنها را برمی‌انگیخت، تحریک می‌شدند و عواطف و احساسات انگیزنده شده راهی برای خود نمایی از طریق سرودن اشعار نو ساختن و امثال پیدا می‌کرد.^{۲۶} قرآن کریم همان گونه که پیش‌تر گفته شد برای انسان دو بعد جسمانی و روحانی قایل بوده است.

از منظر منطق قرآن، کسانی که فاقد حیات معنوی و روحانی هستند مرده محسوب می‌شوند، قرآن کریم از چنین افرادی به چوب‌هایی خشک و بی‌روحی تشبیه می‌کند که خالی از روح هستند.^{۲۷} در انسان شناسی قرآنی برخلاف انسان شناسی مسیحی، «هبوط به زمین و تنزل از مقام قرب نه تنها باعث گردید تا انسان در قوس صعود بیفتد و به کمال نائل آید، بلکه سبب ایجاد فیض و رحمت در عالم هستی هم گردید»^{۲۸} بنابراین، حتی اگر انسان در بهشت می‌ماند و به طبیعت توجه نمی‌کرد از تمامی استعدادهای انسانی خود دور می‌ماند و زمینه‌ای برای به فعلیت رسیدن آدمیت او به وجود نمی‌آمد.^{۲۹} با نگاه کلی به مجموع آیات قرآنی به ویژه مقام و مرتبه‌ای که قرآن برای انسان در نظر می‌گیرد، این نتیجه به دست می‌آید که نمی‌توان انسان را برگرفته و برخاسته از حیوان دانست. به عبارت دیگر، نمی‌توان او را حیوانی برتر و به اصطلاح طرفداران نظریه تحول انواع، حیوانی تکامل یافته در نظر گرفت.^{۳۰} با این حال، در کنار این عدم تلقی انسان به عنوان یک حیوان در قرآن کریم، دو نوع تعبیر نیز در مورد انسان در قرآن به کار می‌رود. یک تعبیر در مورد انسان نکوهش آمیز است و وی را موجودی بس ستمکار و ناسپاس می‌داند و وی را حتی گاهی پست‌تر از حیوانات و حتی پست‌ترین موجودات می‌داند و در برخی آیات هم از انسان به عنوان اشرف مخلوقات و دارای کرامت و برتری و شرافت یاد می‌شود.^{۳۱}

۴. بررسی تطبیقی اصول انسان‌شناسی اسلامی با انسان‌شناسی غربی با توجه به اصول اعتقادی شیعه:

در مذهب شیعه پنج رکن توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت به عنوان ارکان مذهب شیعه مطرح می‌گردد. در این مبحث تلاش می‌شود با توجه به این پنج رکن به بررسی تطبیقی انسان‌شناسی قرآنی و غربی با تفوق انسان‌شناسی اسلامی پرداخت. در نگرش دینی، هم انسان‌شناسی با اصول دین و مسایل ارزشی هستی‌شناختی آن، ارتباط مستحکمی دارد و هم فروع دین و مسایل ارزشی دین با انسان‌شناسی مرتبط است.^{۳۲} پس از این بررسی، به دلایل ضعف انسان‌شناسی اسلامی نسبت به انسان‌شناسی غربی خواهیم پرداخت.

الف) دلایل تفوق انسان‌شناسی اسلامی بر انسان‌شناسی غربی با توجه به اصول اعتقادی شیعه:

قطعا پنج اصل اعتقادی شیعه یعنی توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت به عنوان برجسته‌ترین مبانی تفوق انسان‌شناسی اسلامی بر انسان‌شناسی غربی مطرح می‌گردد. در این گفتار در قالب پنج بخش به بحث و بررسی در مورد علت تفوق انسان‌شناسی اسلامی بر انسان‌شناسی غربی در این راستا خواهیم پرداخت.

۱. توحید و انسان‌شناسی

تبیین رابطه انسان و خداوند، اساسی‌ترین بخش از تعالیم انسان‌شناسی و خداشناسی ادیان خدا باور از جمله اسلام را تشکیل می‌دهد.^{۳۳} اهمیت اصل توحید در مباحث انسان‌شناسی قرآنی، به این دلیل است که اصولاً یکی از اهداف نزول قرآن، «بیدار ساختن فطرت توحیدی آدمی و یادآوری تجربه‌های توحیدی دینی و تبیین همه حقایق مربوط به رشد و سعادت آدمی و نیازهای هدایتی او بوده است.»^{۳۴} هم چنین، پیامبران پس از

فراخوانی مردم به اعتقاد به خداوند، نکته مهم دیگری را سرلوحه دعوت خود بیان داشتند که اصل توحید بوده است. توجه به مساله توحید، افزون بر آنکه حقیقت غیرقابل تغییر است، لازمه بازداشت مردم از ورود به عرصه‌های شرک و دوگانه پرستی به شمار می‌رود؛ به همین جهت همه شرایع انسانی بر اساس اصل توحید و یکتاپرستی استوار و تبری از هر گونه شرک و انحراف از شعارهای اصلی پیام آوران الهی بوده است. در آیات متعدد قرآن بر اهمیت بحث توحید در انسان شناسی تاکید شده است. برای نمونه می‌توان به آیات شریفه ذیل اشاره داشت: انسان در پی مرگ، مانند آفرینش نخستین تنها نزد خداوند حضور می‌یابد (انعام: ۹۴) یا «انسان و شتون او از خداوند نشات می‌گیرد و به سوی او بازگشت خواهد نمود.» (بقره: ۱۵۶) این اهمیت در احادیث و روایات نیز به وضوح به چشم می‌خورد چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله، توحید را نصف دین دانسته و می‌فرماید: «خداوند در میان اعضای بدن آدمی، مقام زبان را افزون کرده است و قرآن را به توحید گویا نموده است.»^{۳۵} به جهت آنکه، ایمان و اعتقاد عملی به توحید در تمامی اصول و فروع دین جاری می‌گردد. آنچه در آموزه‌های مدرن در باب توحید افعالی انسان شناختی مورد غفلت قرار می‌گیرد، شناخت انسان مبتنی بر نیازهای متعالی و نه صرفاً مادی که ابتناء بر آن جز عبث و بیهوده بودن برای انسان، ثمری ندارد. بحث ارتباط توحید و انسان شناسی در اسلام، موضوعات اساسی چون جبر و اختیار، مسئولیت پذیری انسان، برپایی قیامت و نیز رابطه علت و معلولی بین وقایع و مخلوقات را با خود به اثبات می‌رساند؛ چرا که شیعیان در مبحث توحید افعالی، با اعتقاد به افعال اختیاری انسان، رابطه نزولی علت و معلولی را در سرتاسر جهان هستی حاکم می‌دانند؛ در حالی که اشاعره در میان اهل سنت با رد افعال اختیاری و نیز رد رابطه نزولی علیت، منکر هر گونه ادخال عامل با واسطه در روند اعمال انسان بوده و به کلی تمامی اعمال انسان را بدون تمییز میان اختیار یا قهری بودن، بی واسطه به خدا نسبت می‌دهند.

در انسان شناسی قرآنی، توحید را به صورت کلی به چهار درجه تقسیم می‌نمایند که دلیل بر تمرکز بر موضوع توحید در انسان شناسی اسلامی است در حالی که چنین تمرکزی به هیچ وجه نه در انسان شناسی غربی مشاهده می‌گردد و نه در هیچ گونه انسان شناسی مشابهی. از این نظر، درجات توحید در انسان شناسی قرآنی عبارتند از: ۱. توحید ذاتی: که به معنای عدم شریک و کفو قرار دادن برای پروردگار است که همان لا اله الا الله است. توحید ذاتی مراتب و درجاتی دارد. ساده‌ترین مراتب آن این است که غیر خدا هر چه هست، مفتقر و ممکن الوجود است.^{۳۶} توحید ذاتی خواه به مفهوم ساده‌ای که صرفاً می‌گوید واجب الوجود یکی است به دلیل مرور و تسلسل یا به مفهومی که از قرآن استنباط می‌شود که حق و حقیقت منحصر او است، حقیقتی شمرده می‌شود که از طریق علوم حسی و تجربی نمی‌توان نفیاً یا اثباتاً درباره آن نظر داد و معقول صرف است.^{۳۷} ۲. توحید صفاتی که به معنای آن است که هیچ تفاوت و تمایزی میان صفات و ذات اقدس الهی وجود ندارد و هیچ ترکیبی در این زمینه به وقوع نمی‌پذیرد؛ به عبارت دیگر چنانکه باری تعالی در مقام ذات، یگانه و بی‌همتا است در صفات کمالیه خود نیز یگانه و بی‌همتا است؛ ۳. توحید افعالی: که تنها علت و عامل حقیقی و اصیل در نظام هستی خداوند است و بین افعال پدیده‌ها نوعی رابطه طولی علت و معلولی، حاکم است. ۴. توحید عبادی: به معنای عدم پرستش جز خداوند است. در این میان، اشاعره که به صورت کلی با رد هر گونه افعال اختیاری انسان، اعتقاد بدان را محدود ساختن عملی اراده الهی و نتیجتاً، شریک قایل شدن برای او می‌دانند در حالی که معتزله با قایل بودن به استقلال افعال ارادی از ناحیه انسان از پروردگار، عدم پذیرش آن را منافی هدفدار بودن آفرینش می‌دانند چرا که با پذیرش عالم جبری، دیگر برای مسئولیت‌پذیری انسان و نیز برپایی قیامت، توجیهی وجود نخواهد داشت؛ چون هر چه هست از ناحیه پروردگار سر می‌زند و انسان نه یک هدف، بلکه وسیله است. شیعیان با رد هر دو نظریه، قایل به موضعی معتدل

شده‌اند. بدین معنا که با پذیرش افعال اختیاری انسان، نفوذ آن را منوط به اراده الهی می‌دانند.

نظریه اصالت وجود صدرالمآلهین از جامع‌ترین نظریات پیرامون اثبات ادعای مذکور است چه آنکه او در اثبات رابطه علت و معلولی، وجود و نه ماهیت را که امری اعتباری است محور قرار می‌دهد و به این سبب با نفی جعل در ماهیت، رابطه وجودی را علت استقرار رابطه علت و معلولی می‌داند. بنابراین تمام ذات معلول، در فقر وجودی و تعلق به علت قرار می‌گیرد. بنابراین از اینجا نتیجه گرفته می‌شود که نفوذ اراده الهی بر افعال انسان نه ماهیتی اضافه بر افعال مذکور، بلکه عدم وجود آن منجر به فنا و نابودی انسان خواهد شد چه از یک سو، انسان همان گونه که در حدوث و آفرینش به علت غایی نیازمند بوده در بقاء نیز بدان نیازمند است و از سوی دیگر قایل شدن به ماهیت اضافه بر افعال انسان، به معنای بی‌نیازی انسان از پروردگار است که این با اصالت وجود مخالف است.

از دیگر نتایج عملی اعتقاد به توحید پروردگار در انسان شناسی قرآنی، در جدال همیشگی خیر و شر در وجود انسان قابلیت طرح دارد. بدین معنا که اعتقاد به وحدانیت خدا در مراحل بعدی، به پذیرش برتری خیر مطلق (همان خدا) در تمامی حالات منجر شده و به تبع آن، اعتقاد به مهدویت که در مبحث ارتباط امامت و انسان شناسی خواهد آمد را نیز مسیور می‌نماید. بنابراین ملاحظه می‌شود که انسان شناسان غربی که بر محوریت قرار گرفتن انسان و عدم ایمان به توحید الهی، اصرار می‌ورزند، به انسان بدبین بوده و خط بطلانی بر ظهور منجی و شخص موعود می‌کشند. در نتیجه، ایجاد وحدت درونی هر مؤمن بر مبنای تفکر توحیدی در تمام اعمال و باورهای انسان، مستحکم‌ترین نوع ایجاد وحدت درونی است که با طرد نفاق و افزایش طمأنینه و امنیت درونی همراه خواهد بود.

۲. معاد و انسان شناسی:

در انسان شناسی قرآنی که متأثر از جهان بینی قرآنی است، محور تمام امور، مبدا و مقصد عالم خداست و هدف انسان و جهان، بازگشت به سوی اوست.^{۳۸} به ویژه در توجه به اصل معاد در انسان شناسی قرآنی است که بعد روحانی انسان از اهمیت مضاعف برخوردار می شود چرا که اصلا حقیقت انسان، تداوم سرنوشت او، جلوگیری از اندیشه پوچ گرایی و نیست گرایی، به شناخت روح او بستگی دارد و بدن ابزار تکامل روح است و دیدگاه اسلام نسبت به بدن، یک دیدگاه و نگرش وسیله ای و ابزار است.^{۳۹} از سوی دیگر، اعتقاد به معاد موجب شناخت خداوند کریم که هدف غایی در شناخت انسان است، محسوب می گردد. چنانچه در قرآن کریم آمده است:

﴿وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (۱۱) قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾^{۴۰} (سجده: ۱۰ و ۱۱)

همچنین، در آیه شریفه دیگری می فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^{۴۱} (مومنون: ۱۱۵): همان گونه که امام خمینی رَحِمَهُ اللهُ در باب معاد می فرماید «اراده از لبه تعلق گرفت به سبب مرحمت و نعمت را در این نشاء بسط دهد و فتح ابواب خیرات و برکات نماید و این در سنت الله حاصل نمی شد مگر با توجه آدم به طبیعت و خروج آن از محو به صحو. خارج شدن بهشت ملقاء و جز به الهیه که اصل هم خطیئات است.»^{۴۲}

در اشاره به همین ارتباط میان انسان شناسی و معاد است که خداوند در قرآن کریم می فرماید: ﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾^{۴۳} (قیامت: ۱۳-۱۵): انسان به حال خود آگاه است. خود شخص به میزان توانایی خود دانایتر است. بنابراین، همان گونه که از این آیات و روایات^{۴۴} مشخص است که عدم شناخت نفس در روز قیامت برای انسان، نمی تواند مفری برای گریز از آثار اعمال شوم

او باشد. به همین دلیل است که در قرآن کریم (بر خلاف تفکر انسان شناسی غربی)، شناخت باطن نفس و امور، مهم‌تر از شناخت ظاهر و طبیعت آنها است؛ چنانکه امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «إِنَّ السَّرِيرَةَ إِذَا صَحَّتْ قَوَّيَتِ الْعَلَانِيَةَ» هنگامی که باطن انسان درست شود، ظاهرش قوی و نیرومند می‌گردد.

مبحث اساسی در بحث ارتباط انسان شناسی و معاد به غایت طلبی و هدفداری آفرینش انسان، باز می‌گردد. به تعبیر دیگر خداوند هر چه آفریده، نیکو بوده و آن را نیکو تدبیر نموده و موجودات جهان پهناور مرکب از اجزاء و ذرات بی شمار را متناسب آفریده و اثری نیکو در تدبیر و پرورش آن به کار برده و فایده و ثمره‌ای مناسب بر آن مترتب نموده که با نظام زندگی بشر هماهنگ باشد و بهترین نقشه را در خلقت بشر که غرض از نظام خلقت است طرح نموده است و خداوند انسان را غرض از خلقت معرفی نموده و همه انواع و اقسام موجودات را به تناسب حاجت بشر آفریده است.^{۴۵}

پاسکال می‌گوید «درست است که انسان خرد و ناتوان است و قطره‌ای آب می‌تواند او را هلاک کند؛ اما انسان می‌داند که خواهد مرد و نیز این را که گیتی از وی تواناتر است. گیتی با تمام عظمتش از عظمت خود آگاه نیست. بدین گونه انسان، به سبب دانش، منحصر به خود وی است، از گیتی برتر است.» این امر، مخالف طرز تلقی مادیون در باب خلقت انسان و جهان، است. همان گونه که آیت الله مطهری می‌فرمایند «مادیون نظام خلقت را یوج و بی معنا می‌دانند. برای آنها، مسئله غایت به هیچ وجه مطرح نیست و نمی‌توانند به عبث بودن خلقت قائل باشند. آنها پیداش همه چیزی را از روی تصادف می‌دانند و در نظام عالم، قائل به حکمت نیستند» همان گونه که مشخص است مادیون، خلقت انسان و تمام موجودات هستی را، ناشی از مجموعه‌ای از تصادفات می‌دانند، بی آنکه رابطه علت و معلول میان آنها برقرار نمایند؛ در حالی که، از نظر الهیون یکی از قوانین حاکم بر جهان، هدف داری و غایت طلبی است؛ یعنی آفرینش تمام موجودات در جهان هستی از روی تدبیر بوده است. از سوی دیگر، مرگ پایان زندگی نیست؛ چرا که

اولا در نهاد همگان، کامل خواهی وجود دارد و دیگر آنکه هر چه در نهاد یک نوع وجود داشته باشد؛ برابر با مقتضای آن در خارج است؛ نتیجه آنکه این عالم ظرفیت کمال مطلق انسان را ندارد و زوال پذیر است. اصل عدم عبث، اصل بنیادین در متون اسلامی در باب آفرینش مخلوقات از جمله انسان در این آیه از قرآن آمده است: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^{۴۶} (انبیاء: ۱۶). از بین اهداف مختلف که خداوند در قرآن کریم برای آفرینش انسان بیان داشته آیه پیش روست: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^{۴۷} (ذاریات: ۵۶) ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^{۴۸} (هود: ۷) یا ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلَئِنَّكَ لَخَلْقُهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةَ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾^{۴۹} (هود: ۱۱۸ و ۱۱۹)

مبحث دیگر در ارتباط با انسان شناسی و معاد، روح و بعد معنوی انسان است. خداوند در قرآن کریم، انسان را موجودی تک بعدی ندانسته و آن را منحصر به وجود جسمانی نمی داند چنانچه می فرماید: ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾^{۵۰} (سجده: ۹) ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^{۵۱} (حجر: ۲۹) استمرار مذاقه در آرای فلاسفه مذکور ما را بدین باور می رساند که آنها معتقد به برابری جسم و بدن با نفس هستند و این دو را از یکدیگر جدا نمی دانند و خلقت هر دو را همزمان و ملازم همدیگر می دانند؛ چنان چه صدرالمتهلین معتقد است که نفس موجود جداگانه ای نیست که داخل بدن شود، خواه قبل از خلقت بدن موجود باشد یا همزمان با آن و خواه خلقت همزمان در این دنیا باشد و یا در جای دیگر، بلکه نفس اصولاً جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است. این دیدگاه درست در مقابل دیدگاه کاتولیکی و پروتستانی از شناخت انسان در جهان مسیحیت قرار می گیرد؛ به گونه ای که در اندیشه کاتولیکی به خصوص در قرون وسطی، به انسان به عنوان موجودی گناهکار

که بایستی برای بخشوده شدن گناهانش، پیوسته رهبانیت پذیر و بریده از دنیا باشد و جز شناخت اصول معنوی راهی برای سعادت ندارد در حالی که مذهب پروتستان با کنار زدن این اندیشه خواستار رسوخ اندیشه مادی و توجه به با ابعاد مادی بالاتر از معنوی است. در حقیقت اندیشه فلاسفه اسلامی، یک حالت اعتدال در شناخت انسان، ایجاد می‌نماید. این موضوع که در اندیشه‌های مدرن کاتولیکی و پروتستان و برخی از مکاتب فکری اروپایی و آمریکایی یک نوع تلاش سازمان یافته برای بازنگری فکری در فلسفه ی انسان شناسی به چشم می‌خورد به یقین حاصل برخورد تاریخی تمدن اسلامی و فرهنگ اروپایی در طی دو واقعه مهم است که یکی از غرب اروپا، یعنی فتح اندلس به وسیله مسلمانان و مسلمان شدن مردم آنجا و دیگری از شرق اروپا و با وقوع جنگ‌های صلیبی ناشی می‌شود. در این بازنگری انسان موجودی دو بعدی تلقی شده و از دو بعد الهی - مادی برخوردار است و تفاوت میان انسانها در ماهیت آنها نبوده؛ بلکه در روشها و گرایشهای فکری و عملی آنها، محبوس است.

در مجموع اعتقاد به معاد منجر به تحرک، کمال جویی و حقیقت طلبی انسان شده و می‌تواند با استفاده از آموزه‌های دینی و قرآنی در جهت به فعلیت رساندن استعدادها بالقوه انسان مفید واقع شود که این موضوع در انسان شناسی غربی به شدت غایب است. از سوی دیگر انسان شناسی قرآنی از آنجا که مبتنی بر بازگشت پذیری انسان به سوی خداوند طراحی شده است؛ انسان شناسی وسیع تری بوده چرا که علاوه بر شناخت انسان در این جهان ماده؛ بر شناخت انسان در عالم معنا نیز تمرکز زیادی دارد که این نقیصه نیز به شکل اساسی در انسان شناسی غربی به چشم می‌خورد.

۳. نبوت و انسان شناسی:

در تعالیم ادیان آسمانی به ویژه اسلام، پس از مسأله خدا، انسان محوری‌ترین مسأله به شمار آمده و آفرینش جهان، فرستادن پیامبران و نزول کتاب‌های آسمانی برای رسیدن او

به سعادت نهایی اش صورت گرفته است.^{۵۲} بی شک همان گونه که انسان برای نظم دادن به امور جسمانی و مادی خود به وضع و اجرای قانون نیاز دارد، برای امور معنوی نیز ساماندهی محتاج است.^{۵۳} در این جاست که نقش ارسال پیامبران الهی به عنوان ناظم معنویات از سوی الله مشخص شده و بر ضرورت فطری نیاز بشریت به وحی و نبوت، پی برده خواهد شد. ارتباط میان انسان شناسی و نبوت در آثار فلاسفه اسلامی از جمله فارابی، خواجه نصیر، ابن سینا و ملاصدرا در بعد اجتماعی انسان شناسی و موضوعات تحت عنوان فلسفه سیاسی قرار دارد. از جمله صدرالمآلهین، معتقد است که هدف یک حکومت دینی بایستی در عین اهتمام به معیشت و رفاه مردم، پرداختن به نفس انسان و شناخت انسان باشد.^{۵۴} این دیدگاه از آن جهت از سوی این فلاسفه مطرح می‌گردد که آنها در شناخت انسان، دو بعد مادی و معنوی را با یکدیگر در نظر گرفته و معتقدند که در هر گونه عمل شناخت انسان باید دو بعد مذکور، با هم به کار گرفته شود. بنابراین اصل است که او حکومت و شناخت بدون عقل را نکوهش کرده و فاقد کارایی می‌داند و آن را مانند انسان بی سر تشبیه می‌نماید.

امکان و اثبات نبوت با شناخت انسان و حل برخی مسائل انسان شناسی، ارتباط محکمی دارد. اگر انسان شناسی اثبات نشود که انسان از طریق فرشتگان، می‌تواند با خدا ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم داشته باشد؛ دیگر نمی‌توان از وحی و پیامبری سخن گفت. وحی و پیامبری، بدین معناست که در میان بشر کسانی هستند که مستقیماً یا به وسیله فرشتگان با خدا، ارتباط برقرار می‌کنند در حالی که معارف الهی را از خدا دریافت می‌دارند و به مردم، ابلاغ می‌کنند. بنابراین با شناخت انسان، آگاه شدن از ناتوانی‌های او از جمله در بعد معرفتی، نیاز به وحی و فرو فرستادن پیامبران برای آگاهی مردم، صد چندان احساس می‌گردد. برای این منظور، شهید مطهری راه شناخت انسان را در شش بخش تقسیم می‌نماید:

۱. رابطه انسان با خدا، برای اینکه انسان بداند از کجا آمده و مبدأ آن چیست؟ ۲. انسان با آخرت، برای اینکه بداند مقصد کجاست و به چه سمت و سوی حرکت می‌نماید؟ ۳. انسان با موجودات دیگر، برای اینکه بداند در کجا است؟ ۴. انسان با علم اخلاق: برای اینکه بداند چگونه باید باشد. ۵. انسان با هم نوعان: برای اینکه بداند چه باید بکند تا بتواند با هم‌نوعان خود همزیستی داشته باشد. ۶. رابطه انسان با وحی: به این امر که موجودات و نیروهای غیر مرئی و نادیده در گیتی وجود دارند تا به کارها بپردازند ایمان بیاورد.

در انسان شناسی بر اساس نبوت آنچه مهم است آن که هیچ گونه اختلاف اصولی میان پیامبران الهی و مکاتب ایمانی در علامت پایه ریزی بر مبنای اندیشه توحیدی وجود ندارد و اگر امروزه به دلیل عملکرد ضعیف مسلمین، خدش‌های بر اندیشه پیامبران و توحیدی در بین جوامع اسلامی دیده می‌گردد، قابلیت انتساب به پیامبران و قرآن را به هیچ وجه ندارد. از سوی دیگر وجود استعدادها بالقوه نامحدود در وجود انسان و هم چنین، ایمان به معاد از جمله عوامل دیگری هستند که ضرورت بحث از وجود و ظهور نبوت را در انسان شناسی قرآنی، فراهم می‌آورند.

بنابراین مجموعاً در ارتباط با انسان شناسی و نبوت می‌توان مطالب ذیل را خاطر نشان ساخت: ۱. انسان دارای فطرت و مجموعه‌ای از استعدادها ثابت است که به فعلیت رساندن آن موجب کمال وی می‌شود. ۲. تکامل فردی و اجتماعی انسان دارای یک مسیر هدایت شده و هدفدار است و بر روی خط مستقیم قرار دارد. ۳. انسان برای توسعه وجودی خود به خودآگاهی، نیاز دارد و بین خودآگاهی و خدا آگاهی نیز پیوند متلازم و منطقی برقرار است.

۴. انسان شناسی و امامت:

در عصر غیبت، وظیفه تمامی مسلمانان، معرفت توحیدی است که بر سه اصل وحی و نبوت و امامت و خلافت و پیروی عمل استوار است.^{۵۵} همچنین اگر کسی خود را شناخت، امام خود را نخواهد شناخت، کسی که امام را شناخت، نبوت پیامبران را نخواهد شناخت و کسی که نبوت را شناخت، توحید را شناخته است. در متون اسلامی بر مبنای سه قاعده: ۱. هر موجودی، به طرف کمال در حال حرکت است. ۲. کمال تدریجی است. ۳. کمال هر موجودی با موجود دیگر، متفاوت و متغایر است و از سوی دیگر حرکت و صعود در این مسیر کمال، نیاز به راهنما دارد؛ اصل امامت اثبات می‌شود و رابطه امامت با انسان شناسی آشکار می‌گردد. در قرآن کریم، امامت به معنای مطلق پیشوا به کار رفته است، چنانچه می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (انبیاء: ۷۳) ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾ (قصص: ۴۱) که امامی هم در معنای رهسپار ابناء بشر به خیر و هم شر به کار رفته است.

مهمترین مبحث در بحث ارتباط میان انسان شناسی و امامت، بحث انسان کامل است؛ به دلیل آنکه انسان به سبب آنکه در قرآن کریم به عنوان خلیفه الهی در زمین، توصیف شده است از تمامی موجودات معقل الهی والاتر بوده که تمامی فرشتگان به عنوان مقربین درگاه الهی بر او سجده نموده‌اند؛^{۵۶} اما این خلافت نیز مراتب و درجاتی دارد به گونه‌ای که می‌توان نوعی رابطه علت و معلولی را بین آنها حاکم دانست. از سوی دیگر، با تمایز میان خالق و مخلوق، انسان به عنوان خلیفه الهی باید عالی‌ترین نمونه‌ای باشد که صفات الهی را در خود داراست؛ چون بدون آن، امکان حصول انسان بدین مقام عالی، میسر نبوده است. از این جا می‌توان پی برد که مفهوم کمال در انسان کامل، هر دو وصف جسمانی و معنوی را در برمی‌گیرد، یعنی انسان هم از بعد جسمانی و هم بعد معنوی از دیگر مخلوقات الهی کامل‌تر است، البته این کامل بودن به معنای شکوفا شدن نبوده چه آنکه قاطبه استعدادها و خصوصیات انسان به صورت بالقوه در وجود انسان نهاده شده

است و بایستی با نیرو و وسیله آن را بالفعل نمود. با علم به ضعف ذاتی انسان برای حصول به دین امر، خداوند از نخستین دوران با نزول پیامبران، امامان در صدد راهنمایی و هدایت بشر و بالفعل کردن استعدادهای انسان برآمد به گونه‌ای که می‌توان اصلی‌ترین هدف از فرستادن پیامبران و کتب الهی را همین امر دانست. از سوی دیگر، هر انسانی نمی‌تواند به مقام امامت نایل شود به گونه‌ای که بر اساس لطف و حکمت الهی، انسان‌های خاصی بدین ماموریت گزدارده شده‌اند تا افراد را به سوی کمال حقیقی و خیر مطلق رهبری نمایند. در عصر حاضر، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه به عنوان انسان کامل در میان ما به صورت ظاهر و باطن به هدایت مشغول است.

آفرینش انسان و جهان خلقت با یکدیگر توأمان بوده است و انسان کامل به عنوان ستون فقرات جهان خلقت یاد شده است. انسان به عنوان جانشین خداوند بر روی زمین انتصاب یافته است و اطاعت از الله، رسول الله و اولیای پس از آنها در این جانشینی نقش اساسی ایفاء می‌کند، چنانکه مقرر شده است که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^{۵۷} (نساء: ۵۹) یا ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^{۵۸} (بقره: ۳۰) اگرچه خداوند می‌فرماید: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾ (قیامت: ۱۴) ولی سپس در آیات دیگر می‌فرماید ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۱۵۱). این جایگاه، آنچنان است که انسان بر روی زمین خلیفه الهی لقب گرفته است و اموال موجود در این دنیا به عنوان امانت در دستان او قرا گرفته است هر چند که او در استفاده از این امانات الهی ظلم می‌نماید: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ (احزاب: ۷۲). بنابراین می‌توان نتیجه‌گیری نمود که ارتباط انسان شناسی قرآنی و امامت در اهمیت جایگاه انسان در آفرینش و خلیفه قرار دادن انسان بر روی زمین و ضرورت راهنمایی انسان توسط افرادی به نام امامان معصوم برای برعهده گرفتن این

مسیر دشوار جانشینی خداوند بر روی زمین و هم چنین رساندن انسان به سوی جایگاه انسان کامل در عالم هستی که ارتباط میان انسان شناسی و امامت اثبات می‌شود؛ این در حالی است که در انسان شناسی غربی صرفاً با توجه به بعد مادی وجود انسان؛ هر گونه رهبری معنوی بر انسان از جمله از طریق امامان معصوم رها می‌شود و بر خوی وحشی‌گری و قدرت طلبی انسان تاکید می‌گردد که مغایر با طبع آفرینش الهی انسان است.

۵. عدل و انسان شناسی:

در مبحث انسان شناسی عدل، نسبت به سایر ارکان دین از قدمت بیشتری برخوردار بوده است و هم چنین گستره و محدوده مطالعاتی بیشتری در حوزه‌های مختلف علوم بشری به این موضوع اختصاص پیدا کرده است. عدل و عدالت از جمله مفاهیم مشترک میان بسیاری از شاخه‌های علوم بشری از جمله فلسفه، سیاست و حقوق است. در زبان عربی دو واژه عدل و عدل برای مساوات و برابری به کار گرفته می‌شود؛ اولی به معنای چیزی است که تساوی آن که با بصیرت و بینش درک گردد و دومی، یعنی عدل به معنای چیزی است که تساوی آن با حس درک گردد.^{۵۹} عدالت در اصطلاح فقهاء به معنای رعایت تقوا و پرهیز از گناهان بزرگ و اصرار نوزیدن بر گناهان کوچک، تعبیر شده است.^{۶۰} عدالت خود از مفاهیم سهل و ممتنع است. بشریت همواره به دنبال پیدا کردن مفهوم عدالت بوده است. از آنجا که عدالت مفهومی انتزاعی است در دوره‌های مختلف تاریخی و در ادیان و ایدولوژی‌های مختلف تعاریف مختلفی از عدالت شده است که مبنای آن با هم متفاوت‌اند. نتیجه دیگر ناشی از این بحث، این است که به دلیل اینکه بشر از ابتدای تمدن خود در جستجوی عدالت بوده است، می‌توان گفت عدالت یک مفهوم فطری، طبیعی و از سویی، جزء حقوق طبیعی بشر است و ساخته و پرداخته وی نیست. چرا که بشر در هر کجای این گیتی و در هر زمان صرفنظر از ارتباطات با سایر ملل و تنها بر اساس عقل و اندیشه خود در پی آن بوده است. با مذاقه در مفهوم عدالت در متون مختلف، دو معنا از تمامی

آنها متداول تر است: ۱. قرار گرفتن هر چیز در جای خود ۲. دادن حق به کسی که سزاوار و شایسته آن است. اصل عدل، یکی از اصول دین در میان شیعیان به شمار می‌رود. عدل به صورت کلی خود به عدل الهی و عدل انسانی تقسیم می‌شود. عدل الهی خود به عدل تکوینی و تشریحی تقسیم می‌گردد و عدل انسانی به عدل فردی و اجتماعی آنچه در اصل عدالت در مذهب شیعه مورد نظر است عدل الهی است. از سوی دیگر مبحث عدل در شیعه، مباحث مختلفی چون جبر و اختیار را با خود به همراه دارد. عقل، اطاعت و حرکت را به میان می‌آورد.

در انسان شناسی غربی، با ظهور پالوس، فیثاغورس و دیگر متفکران یونانی در قرن هفتم پیش از میلاد در یونان که نزد غربیان آغاز فلسفه تلقی شده است، همزمان بحث از عدالت نیز آغاز می‌شود.^{۶۱} طرز تلقی نخست مشهور به عدالت کانتی است. بدین مفهوم که از نظر کانت، عدالت به منزله بی طرفی است، یعنی رفتاری عادلانه است که بدون استناد به منافع عامل آن قابلیت استناد دارد و انگیزه مشخص در آن رفتارها تنها اخلاقی و به دلیل نفس آن عمل و نه به منظور جلب منفعت باشد؛ به سخن دیگر، تمامی آن رفتار نشان از اصولی است که افراد براساس عقل و نه از سر نفع طلبی و مصلحت جویی، آن را پذیرفته‌اند. به مفهومی عدالت از دیدگاه کانت مفهومی اخلاقی و عقلایی دارد. نظریه دوم، نظریه ای است که مفهوم اقتصادی و قراردادی و نفع طلبانه از عدالت دارد که از قرن هفدهم به بعد رواج یافته است. از این دیدگاه عدالت محدودیتی است که افراد ذینفع خردمند بر خود تحمیل می‌کنند تا همکاری دیگران را جلب کنند. هابز و هیوم دو طرفدار عمده این نوع تفکر هستند. اندیشه مرکانتلیسم و سپس امپریالیسم مبتنی بر این طرز تلقی از عدالت است.

در بین فرق عمده اسلامی، شیعیان، تنها مسلمانانی هستند که عدل و امت را به عنوان اصول دین مورد بررسی قرار می‌دهند. بحث عدل در اسلام، همواره با بحث جبر و اختیار، همراه بوده است؛ به خصوص در میان معتزله و شیعیان «رابطه مستقیمی است

میان اختیار و عدل از یک طرف و جبر و نفی عدل از طرف دیگر، یعنی تنها در صورت اختیار است که تکلیف و پاداش و کیفر عادلانه، معنا و مفهوم پیدا می‌نماید.^{۶۲} «شاعره معتقد بودند که معنای عدل بودن ذات حق، این نیست که او از قوانین قبلی به نام قوانین عدل پیروی نمی‌کند؛ بلکه این است که او سرمنشا عدل است؛ هر آنچه که او می‌کند، عدل است نه اینکه آنچه عدل است او می‌کند. عدل و ظلم، متاخر و متنوع از فعل پروردگار است، فعل پروردگار مقیاس عدالت است؛ اما به اعتقاد معتزله، عدل حقیقتی است و پروردگار به حکم اینکه حکیم و عادل است طرح‌های خود را با معیار و مقیاس عدل انجام می‌دهد.»^{۶۳} ابن سینا با تأکید بر عدم شناخت حقیقت چه حقیقت و کنه وجود انسان و چه ذات باری تعالی، توسط انسان حصول به عدالت را در هر جامعه مرهون نبوت و وحی می‌داند و قانون و جامعه‌ای را که فاقد آن باشد، نکوهش می‌کند: «جامعه انسانی برای بقاء و تداوم نیاز به قانون عادلانه دارد. عدالت، ضامن بقای اجتماع و پایدار و نگهدارنده آن است. از طرفی وضع قانون عادلانه از طرف بشر به دو جهت امکان پذیر نیست: ۱. نخست آنکه بشر قادر به تشخیص حقیقت نیست؛ زیرا نمی‌تواند خود را از اغراض تهی کند و عدالت فرع شناخت حقیقت است، لذا بشر به خاطر عدم دستیابی به حقیقت، نمی‌تواند عدالت را به چنگ آورد. ثانیاً به فرض که حقیقت، صید انسان شود؛ لکن قانون بشری، ضمانت اجرا ندارد و بشر برای قانون عادلانه و بقای حیات اجتماعی خود، محتاج وحی و نبوت است که وحی هم حقیقت و همان طور که هست، برای پیامبران مشخص می‌کند و هم با وعده و وعید خود، ضمانت اجرای آن را برعهده می‌گیرد.»^{۶۴} در تاریخ کلام، در اسلام، عموماً اولین مسئله را جبر و اختیار دانسته‌اند؛ اما از آنجا که اختیار ارتباط و اتقی با عدل دارد؛ همچنان که جبر با ظلم، بحث از اختیار بی‌درنگ عدل را مطرح می‌کند.^{۶۵} بنابراین، می‌توان بحث عدل را از مسایل آغازین دانست^{۶۶} خداوند بزرگ در قرآن کریم در دو آیه ۲۵ سوره حدید و آیه ۱۳۵ سوره بقره، هدف تشکیل حکومت‌ها و بعثت رسولان گرامی را، برپایی قسط و عدل دانسته است.

اگر چه هدف مشترک تمامی مکاتب اعم از اسلام و غیر آن، تأمین عدالت است؛ ولی در این بین باید توجه داشت که اسلام ضمن توصیه و تلاش برای مصالح اقتصادی و اجتماعی، هدف غایی جامعه را تکامل معنوی انسان و تقرب به درگاه باری تعالی می‌داند؛ در حالی که مکاتب مادی به دلیل عدم اعتقاد به معاد، صرفاً هدف غایی آنان را در این زندگی دنیوی دانسته و برای آن تلاش و برنامه ریزی می‌نمایند.

از جمله تاثیرات دیگر عدل در انسان شناسی قرآنی بدین صورت است که خداوند با شناختن کمال وجودی هر یک از مخلوقات خود از جمله انسان‌ها، حد معینی از مسئولیت‌ها و انتظارات را برای آنها، مشخص نموده است و به میزان این انتظارات، استعدادهایی را به صورت بالقوه در اختیار آنها قرار داده است. حال هر انسانی، موظف است با شناخت تعادل و تناسب میان این استعدادهای بالقوه در وجود خود با انتظارات و مسئولیت‌های فطری در پی تعالی و تکامل وجودی خویش، گام بردارد. به یقین، بدون شناخت انسان و به تبع آن شناخت خداوند، نمی‌توان این تعادل را بین مسئولیت‌ها و استعدادها ایجاد نمود. از سوی دیگر انسان به عنوان خلیفه الهی در روی زمین، ذاتاً موجودی عادل است و عدم شناخت درست آن را نباید دال بر ذاتی نبودن آن تلقی نمود. از تاثیرات بارز دیگر عدل در انسان شناسی، بحث پذیرش عبث نبودن آفرینش انسان است و این امر به دو شکل مطرح می‌شود، یکی از این لحاظ که خداوند با تعادل میان ابعاد وجودی انسان اعم از مادی و معنوی، هیچ یک را بر دیگری برتری نداده، بلکه اصالت رابطه با پرودگار است که بدان اصالت با می‌بخشد. دوم از جهت اینکه با شناخت جایگاه انسان در نظام آفرینش، اثبات می‌شود که علاوه بر آفرینش انسان در حرکت و کمال جویی آن نیز تعادل و تناسب به چشم می‌خورد.

ب) دلایل ضعف انسان شناسی قرآنی در برابر انسان شناسی غربی:

یکی از نقاط قوت انسان شناسی غربی نسبت به انسان شناسی قرآنی، صرف نظر از موضوع و هدف آن در عصر کنونی کاربردی بودن آن است؛ به گونه‌ای که در عرصه داخلی از طریق انسان شناسی به نهادینه نمودن ارزش‌ها و باورهای مورد دلخواه خود اقدام نموده و در سطح بین المللی نیز با استفاده از انسان شناسان در مسیر استعمار و استثمار سایر ملل گام‌های جدی برداشته‌اند، اگرچه در این مسیر عوامل مختلف دیگری هم چون جهل ملت‌ها و قدرت طلبی حاکمان محلی از عوامل اصلی رسوخ فرهنگ استعمار و استثمارزدگی به سرزمین‌های اسلامی بود. این در حالی است که هنوز هم قسمت عمده‌ای از مطالب انسان شناسی قرآنی در حد نظری باقی مانده و علماء و دانشمندان ما نتوانسته یا نخواسته‌اند، مبانی آن را با زندگی جاری بشریت تطبیق دهند تا در عرصه عمل نیز چه بعد داخلی و بین المللی در رشد و توسعه زندگی بهتر مادی و معنوی بشریت، بازتاب عمده‌ای داشته باشد.^{۶۷} این در حالی است که در جهان غرب، سعی شده است که از هر فرصتی برای تاثیر گذاری انسان شناسی بر تمام وجوه زندگی بشریت استفاده شود برای نمونه می‌توان از استخدام و اشتغال انسان شناسان در ادارات دولتی مکزیک برای شناخت انسان شناسی سبک زندگی در محیط کار سخن گفت. این در حالی است که در سیستم آموزشی یا استخدامی ما (جامعه اسلامی) نه تنها هیچ رشته و استخدام مجزایی به نام انسان شناسی اسلامی در نهادهای متولی عمومی و دولتی از جمله دانشگاه‌ها و آموزش و پرورش وجود ندارد، بلکه درس یا واحدی نیز در این موسسات به دانش آموزان و دانشجویان آموزش داده نمی‌شود. بی شک در فقدان آموزش‌های لازم، طبیعی است که فرد مسلمان شیعه برای جبران ناکارآمدی نهادهای تولید علم و فرهنگ به نهادهای جایگزین اومانیست روی آورد. در نتیجه، تهاجم غربی و شرقی کنونی در حال حاضر را باید بیش از هر چیز در تغلل علی‌الخصوص علما و دانشمندان علوم اسلامی برای نظریه پردازی در حوزه دین دانست به این دلیل که دین

مبین اسلام و قرآن کریم برخلاف کتب آسمانی پیش از خود، صرفاً تعبدی نبوده، بلکه مجموعه‌ای از ساختارهای انسانی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... را به بشریت ارائه می‌کنند. این امر به ویژه از آن جهت تقویت می‌شود که بدانیم جهان بینی امروز غرب که به افکار عمومی جهانی انتقال داده می‌شود مبتنی بر انسان شناسی غربی است که از خلاءها و چالش‌های عمده‌ای هم چون عدم تعیین سرنوشت انسان در زندگی آینده‌اش و عدم تعیین مرز بین آینده نگری و آرمان خواهی انسان رنج می‌برد و انسان شناسی اسلامی می‌تواند با مجاهدت فکری علمای شیعه به مبنای بی‌بدیل نه تنها در جوامع اسلامی بلکه در غرب تبدیل شود.

برخورد با مسایل، نیازها و رفتارهای انسان مدرن از پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های بسیاری برخوردار است که یک انسان شناس اسلامی، به یقین، برای فهم آن نیاز به تسلط بر علوم مختلف دارد. از آنجا که محدودیتهای زمانی و مکانی، اجازه چنین امری را به وی نمی‌دهد، بایستی از یاری سایر رشته‌های مرتبط با انسان شناسی نظیر جامعه شناسی، روان شناسی، حقوق و... - که از آنها به علوم انسانی یاد می‌گردد - بهره گرفت. به دلیل آنکه علوم مذکور علی‌رغم کوشش‌های فراوان، به طور کامل مبنای اسلامی شده را به خود پیدا نکرده و روح اومانستی بر آنها هنوز نیز حاکم است، یک انسان شناس اسلامی خود را در این مسیر، گرفتار تعارض و پیچیدگی باطلی می‌یابد به گونه‌ای که از یک طرف با دید حقیقت مطلق (خدا) محوری قرآن کریم و از سوی دیگر با دید انسان محور علوم انسانی مدرن، خود را درگیر می‌بیند. بنابراین در پایان مجبور به انتخاب یکی از دو شیوه حقیقت مطلق و نظری (قرآن) و انسان محور و کاربردی (علوم انسانی) می‌شود که تبعات منفی علوم انسانی در جامعه کنونی ما از جمله ترویج تفکر اباحی گری، عدم تعهد و التزام نسبت به خود و جامعه، عدم تعصب نسبت به مطالعات و تحقیقات انسان شناختی و عدم تطابق با اخلاق اسلامی را به صورت کلی در بر می‌گیرد. یکی دیگر از تفاوت‌های بارز میان انسان شناسی قرآنی با غربی به نحوه دید آنها نسبت به انسان و به تبع آن

محیط اطراف باز می‌گردد؛ بدین معنا که با مطالعه آثار اومانیستهای غربی به وضوح دیده می‌شود که اطمینان مبتنی بر نگرانی که در فرهنگ انسان شناسی قرآنی، محوریت دارد جای خود را به نگاه تردید آمیز نسبت به مسایل انسانی داده است. به گونه‌ای که با شک و تردید (آن گونه که دکارت می‌گوید) نه درصدد کشف حقیقت وجودی انسان و فلسفه آفرینش، بلکه ابهام انگیزی و پرسش آفرینی باطل در باب خلقت و نظام وجودی انسان هستند همچنان که غایت بسیاری از این تحقیقات انسان شناسان غربی به نهیلیسیم و پوچ گرایی می‌گراید. در حالی که در دید قرآنی با غلبه کمال جویی غایت مطلق محور یعنی خدا، شناخت انسان هر چه بیشتر منجر به شناخت پرودگار شده که علی‌رغم نگرانی نسبت به وضع موجود، نوعی اطمینان در باورها، دل‌ها نسبت به انسان ایجاد می‌نماید. یکی از خطرات دیگر انسان شناسی غربی، ایجاد نفاق و تظاهر در شناخت انسان است بدین معنا که افرادی که انسان، رفتار و خصوصیات وی را به شیوه اومانیستی و غربی مورد شناخت قرار می‌دهند عموماً افرادی منافق و متظاهراند که تربیت چنین افرادی در یک جامعه اسلامی نه تنها از بعد آموزشی و تربیتی، بلکه در آینده با در منصب قرار گرفتن آنها، می‌تواند از منظر امنیتی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی و... به نظام اسلامی لطمات جبران ناپذیری ایجاد نماید.^{۶۸} در پایان با توجه به جمیع موارد گفته شده باید گفت وجود پنج رکن توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت در شیعه بدون درک انسان شناسی بی‌فایده خواهد بود. در بین این پنج رکن، توحید به عنوان رکن اصلی و هسته مرکزی مطرح بوده و سایر ارکان با رابطه طولی با این رکن و رابطه عرضی با خود به شناخت انسان می‌پردازند. مجموعاً، در هر پنج رکن مذکور، مفاهیم مشابهی از انسان شناسی قرآنی مطرح می‌شود به گونه‌ای که می‌توان فهم مبانی آن را در این ارکان متصل به هم دانست و این پنج رکن، عامل برتری انسان شناسی قرآنی بر انسان شناسی غربی هستند هر چند که در زمینه بحث‌های عملیاتی در مورد چگونگی اجرای انسان شناسی اسلامی در جامعه امروز بشریت باید بحث‌های بیشتری صورت پذیرد.

نتیجه گیری:

انسان شناسی به عنوان اصلی ترین شاخه مطالعات انسانی از دیرباز ذهن بشریت را معطوف به مهم ترین مخلوق در جهان هستی، یعنی انسان نموده است. با توجه به پیشرفت علوم در جهان، امروزه نمی توان علم خاصی را عهده دار شناخت انسان دانست، چه آنکه پزشکی، جامعه شناسی، روان شناسی، ریاضیات، حقوق و .. هر یک به نوعی به شناخت یکی از ابعاد وجودی انسان می پردازد. ضعف عمده اغلب این نوع شناخت انسان به جزء نگری آن بازمی گردد به گونه ای که در فقدان ارتباط با یکدیگر، نمی تواند سودمند توصیف شود. از سوی دیگر، عقل انسان نیز محدود و مبتنی بر آزمون و خطا بوده و به شناخت امور بسیاری در این عالم، قادر نیست. بنابراین در مسیر شناخت انسان، پرسش - های فراوانی برای او مطرح می گردد که علوم فوق الذکر، از پاسخ دادن به آن ناتوان است. بنابراین حقانیت کتب آسمانی در مسیر شناخت انسان که از سوی پروردگار به وسیله پیامبران الهی فرو فرستاده شده اند مشخص می گردد به این دلیل که خداوند از آن جهت که آفریننده انسان است و حکیم و کامل و منزّه است، شناختی که از انسان ارائه می دهد، شناختی جامع و مانعی به شمار می رود. هم چنین، ممکن است پرسیده شود که چرا در انسان شناسی دینی به انسان شناسی قرآنی و نه مسیحی، یهودی یا زرتشتی، اتکال شده است. این امر هیچ ارتباطی به مذهب شیعه نویسنده حاضر نداشته است، بلکه بحثی عقلانی است، به این دلیل که انسان شناسی قرآنی از سایر انسان شناسی های دینی اولاً از آن جهت که قرآن، اسلام و شخص پیامبر گرامی اسلام به عنوان آخرین کتاب، دین و پیامبر الهی از سوی خداوند برای بشریت، فرستاده شدند بنابراین دیدی که از انسان در مکتب فکری مزبور، مطرح می گردد نیز با توجه به متاخر بودن زمانی، دید متکامل تر و پیشرفته تری نسبت به ادیان پیش از خود تلقی می گردد؛ ثانیاً، با توجه به تحریف کتب آسمانی دیگر و عدم تحریف قرآن در طول اعصار و قرون مختلف، انسان شناسی مسیحی یا یهودی یا زرتشتی، انسان شناسی ذاتی الهی تلقی نشده در حالی که

انسان شناسی قرآنی به دلیل عدم تحریف، به انسان اطمینان می‌دهد، دید مندرج در قرآن دیدی الهی و از سوی ذات باری تعالی است. در انسان شناسی سوالاتی از قبیل انسان کیست؟ انسان از کجا آمده و به کجا می‌رود؟ آیا انسان واجد همین بعد مادی است یا علاوه بر بعد جسمانی دارای بعد معنوی است؟ اثبات بعد معنوی در انسان به چه صورت امکان پذیر بوده؟ آیا انسان موجودی بی استعداد است که محیط اطراف مانند حیوانات باید او را صیقل داده و بر اساس جبر طبیعی است که انسان به تکامل رسیده است یا اینکه انسان خود واجد استعدادهایی بالقوه است که باید به فعلیت برسد؟ آیا پس از اثبات استعداد در انسان، این استعداد به صورت جبری به فعلیت می‌رسد یا در این راه با افراد و اشخاصی دیگر نیاز دارد؟ و ... پیش می‌آید. انسان شناسی قرآنی و انسان شناسی غربی، دو مکتب فکری متفاوت از لحاظ موضوع، هدف و روش هستند و تقریباً هیچ نقطه مشترکی با هم ندارند چه آنکه اگر چه انسان موضوع هر دو مکتب است؛ ولی منظور از انسان، انسان مادی و معنوی در قیام و صرفاً مایید در بینش غربی است. همچنین روش آنها نیز متفاوت است. در انسان شناسی قرآنی و شاید به صورت گسترده- تر در باب تتبعات فقهی و قرآنی، ضعف عمده ناشی از کمبود و ضعف تحلیل‌های هوشمند و مفید در باب حقیقت انسان در قرآن و اسلام است که راه را برای هجوم القانات لجام گسیخته فراماسونری در بین جوانان آماده ساخته است. القاناتی که در صد تمییز میان تمدن دیروز و امروز جامعه اسلامی هستند و انزوای تمدنی را مورد تبلیغ قرار می‌دهند. در حالی که «انسان شناسی با مددگیری از گذشته، قادر به شناخت و شناساندن فرهنگ‌ها و رفتار انسانی در حال حاضر نمی‌شود و مانند علوم دیگر درباره آینده، به پیش بینی دست می‌یازد.»^{۶۹} انسان شناسی بر اخلاق نیز مقدم می‌شود چرا که در فقدان شناخت انسان و ابعاد وجودی آن اعم از جسمانی و روحی، مشخص نخواهد شد که اصولاً موجودی مادی با خواسته‌های مادی یا معنوی یا مزوج آن دو است تا بتوان باید

و نیاید های لازم را بر آن بار نمود. بنابراین نوع اخلاق نیز در هر مکتبی بر مبانی انسان شناسی آن، اثر می‌گذارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. اکثریت مطالعاتی که در باب انسان شناسی به خصوص در کشورمان مورد طبع قرار گرفته، آثاری با مطالب انبوه؛ اما مندرجاتی سطحی و مادی است. انسان شناسی نیازهای طبیعی، اجتماعی و فرهنگی انسان را مورد مطالعه و تغییرات آتی را بر این پایه پیش بینی می‌کند و انسان را در مسیر تکامل بدنی و فرهنگی‌اش مطالعه می‌کند و با پیمردی علوم طبیعی و اجتماعی، خصوصیات هر مرحله تکاملی را طی میلیون‌ها سال نشان می‌دهد.

2. Nature

صدرالمآلهین نیز در این باره می‌گوید: «نگاه به نفس از آن جهت که به بدن تعلق دارد، جزو علوم طبیعی شمرده می‌شود و ناظر بر حرکات مادی است. کسی که می‌خواهد معرفت نفس ذات خود را بدون نگاه به ماده داشته باشد؛ لازم است از جهت دیگری مطالعه شود و علم دیگری غیر از علم طبیعی عهده‌ار آن باشد.» (Mohammad Ali, "The Spirituality of Shi'i Amir-Moezzi, Islam: Belief and Practices", I.B.Tauris, 2011, p.334.)

۴. حسنی بافرانی، طلعت؛ مهدوی راد، محمد علی، منظومه باورهای بنیادین انسان سالم از دیدگاه قرآن، فصلنامه فلسفه دین، شماره ۱۱، ص ۱۶۲.

۵. زمانی، محمد هاشم، مباحث انسان شناسی در تفسیر راهنما، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، شماره ۱۵ و ۱۶، ص ۲۷۱.

۶. برای نمونه می‌توان به کتاب غیاث اللغات اثر محمد غیاث الدین بن جلال الدین رامپوری اشاره نمود.

۷. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ج ۲۲، ص ۲۳۴.

۸. البته این نظریه، نظریه غالب در مذاهب اسلامی است. با این حال، در رابطه با وجود انسان، نظریات دیگری نیز مطرح شده است. برای نمونه علی بن سهل اصفهانی که معاصر جنید و عمرو بن عثمان مکی است می‌گوید: عقل و هوی با هم در کشمکش‌اند. توفیق (الهی) یاور عقل است و خذلان قرین هوی است و نفس میان آن دو ایستاده است تا هر یک پیروز شدند در کنار او قرار گیرند. فارسی، جلال الدین، ساختار انسان شناسی قرآنی، مجله پژوهش‌های قرآنی، شماره ۱۵ و ۱۶، ص ۳۳.

۹. شهشهانی، سهیلا، خطر انسان شناسی و انسان شناسی در خطر، نشریه آرش شماره ۲۷، ص ۹۷.
۱۰. از جمله اسطوره‌های دیگر در مورد آفرینش انسان، در اساطیر جامعه انکا آمده است که خدایان سه بار به آفریدن انسان دست زدند و نخستین بار، او را از گل ساختند؛ اما آدم گلی چندان کودن و ناشی بود که خدایان خشمناک، او را در دم نابود کردند و انسان دیگری از چوب ساختند. این تلاش نیز به سرانجام نرسید و خدایان، او را نابود کردند؛ اما در فرآیند این نابودی چند آدم چوبی از نابودی، گریختند و همین‌ها بودند که در جنگل جمعیت میمون‌ها را تشکیل دادند. برای سومین و آخرین بار خدایان، دست به ساخت آدم زدند. این بار خمیرها را حتی با عدم کمالشان زنده نگهداشتند که دیگر خسته شده بودند. تصمیم گرفتند آدم خمیرها را حتی با عدم کمالشان زنده بگذارند. منتهی چنان هوش آنها را مخدوش سازند که آنها با وجود هوشمندیشان، دچار لغزش شوند و نتوانند اسرار نهایی را دریابند. (Wilson, Sandra, Nation and Nationalism in Japan, p177).
۱۱. یوریزدان پرست، محمد هاشم، مقایسه انسان شناسی در قرون وسطی، تمدن جدید غرب و انقلاب اسلامی، پژوهش نامه متین، شماره ۵۵، ص ۱۲۷.
۱۲. شرارد، فیلیپ، انسان شناسی مسیحی، ترجمه مسعود غفور زاده، مجله سوره اندیشه، شماره ۷۱، ص ۱۵۷.
۱۳. امانوئل سینگ، دیوید، دین، پرستش از ذات خدا: کند و کاوی در رابطه انسان شناسی اسلامی و الهیات مسیحی زندگی به مثابه روح بشریت، مجله اطلاعات حکمت و معرفت، شماره ۱۶، ص ۷۰.
۱۴. علم الهدی، جمیله، تاثیر مسیحیت در تعلیم و تربیت در غرب، مجله کیهان فرهنگی، شماره ۱۳۵، ص ۶۲.
۱۵. جاوید، بهرامی، محمد، علی علیه السلام و انسان شناسی قرآنی، مجله پژوهش‌های قرآنی، شماره ۲۳ و ۲۴، ص ۹۰.
۱۶. شاملی، عباس علی، ضرورت پرداختن به انسان شناسی در مباحث اقتصادی، مجله معرفت، ویژه نامه، ص ۲۳.
۱۷. همان، ص ۲۳.
۱۸. جاوید، نصرت الله، انسان شناسی و خودشناسی، انتشار اینترنتی، ص ۱۰.
۱۹. حبیب زاده، توکل؛ آجرلو، اسماعیل، نقد مبانی انسان شناختی اصل تفکیک قوا-با بررسی تطبیقی در انسان شناسی اسلامی، پژوهش نامه حقوق اسلامی، شماره ۳۶، ص ۱۰۸.

۲۱. ریوبر، کلود، انسان شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، نشر نی، صص ۱۸۳-۱۸۴.
22. Jeeves, Malcolm , Rethinking Human Nature: A Multidisciplinary Approach, Wm. B. Eerdmans Publishing., p296
23. Walsh, Mary-Paula, Feminism and Christian Tradition: An Annotated Bibliography and Critical Introduction to the Literature , Greenwood Publishing Group, p142.
۲۴. مفهوم مقابل شناخت در قرآن، نسیان است که در آیات قرآنی به کرات استفاده شده است. خداوند، فراموشی یا نسیان از خود را بر دو تقسیم نموده است: ۱. نسیان دون عقل متعارف: فرورفتگی در لذتهای زودگذر؛ بدین معنا که وضعیتی را فراموش کند. ۲. نسیان فوق عقل عادی: بر اثر استغراق در شهود الهی خود متوسط یا نازل را از یاد ببرد. برای نمونه در قرآن کریم، در مورد کسانی که دیگران را به نیکی یاد می‌کنند؛ اما خود به آن کارها نمی‌پردازند؛ عبارت «خود فراموش شده» را به کار می‌برد؛ چنانچه می‌فرماید: ﴿تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾ بدین معنا که آیا مردم را به نیکی امر کنید در حالی که خود را فراموش می‌کنید.
۲۵. در فلسفه اسلامی در طول تاریخ، عموماً دو گروه وجود داشته. یک گروه مانند ابن سینا و ملاصدرا که خواسته‌اند مبانی و اصول دین را بر مبنای اصول عقلی و فلسفی به اثبات برسند و گروه دیگر مانند ابو حامد محمد غزالی یا امام فخر رازی که تفسیر اصول دین بر اساس اصول فلسفی را باطل می‌دانند و به جریان کلامیون مشهورند.
۲۶. بهارنژاد، زکریا، مقایسه شک امام محمد غزالی و رنه دکارت، ماهنامه آیین معرفت، شماره ۹، صص ۱۲۶.
۲۷. صادقی، احمد، ارتباط سبک زندگی اسلامی و حیات طیبه از منظر انسان شناسی قرآنی، مجله بلاغ مبین، شماره ۳۸ و ۳۹، صص ۱۳۳.
۲۸. شببانی دولویی، داوود، دیدگاه‌های انسان شناختی قرآنی امام خمینی، مجله پژوهش‌های قرآنی، شماره ۱۹ و ۲۰، صص ۱۹۷.
۲۹. همان، صص ۱۹۸.
۳۰. بسطامی، محمد، انسان و آزادی در نگرش قرآنی، فصلنامه پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، شماره ۵۵، صص ۴۷.
۳۱. شاملی، عباس علی، ضرورت پرداختن به انسان شناسی در مباحث اقتصادی، صص ۲۳.
۳۲. بسطامی، محمد، انسان و آزادی در نگرش قرآنی، صص ۴۵.
۳۳. عنذلیبی، عادل، استعاره کانونی در انسان شناسی قرآن، پژوهشنامه فلسفه دین، شماره ۷، صص ۱۳۲؛ اگر در مسیحیت در کنار اعتقاد به توحید، شاهد ظهور مفهوم تثلیث هستیم، این امر به طور کلی به

اعتقاد مسیحیان به ویژگی منجی و نجات دهنده‌گی عیسی مسیح علیه السلام باز می‌گردد؛ چرا که در صورت تلقی حضرت عیسی علیه السلام به صورت جسم در این صورت امکان بازگشت وی به جهان وجود ندارد. از سوی دیگر، در هیچ جای کتاب مقدس مسیحیان از تثلیث، صحبت نشده است و تنها در انجیل عهد جدید است که در هنگام اعطای حق تعمیم، اشاراتی ابهام آمیز به پدر، پسر و روح القدس شده است. هم چنین، در پیروان مسیحیت قرون اول و دوم میلادی اعتقادی به اولوهیت عیسی مسیح علیه السلام به چشم نمی‌خورد و از قرن سوم است که برای نخستین بار در اعتقاد نامه کنستانتین (۳۲۹ میلادی) از تثلیث سخن گفته می‌شود. اعتقاد به تثلیث مسیح علیه السلام علاوه بر مذهب کاتولیک در میان تمامی فرق مسیحیت از جمله در اعتقادنامه سنت مینستر (پروتستانها) و نیز در میان ارتدکس‌ها به چشم می‌خورد. اعتقاد به تثلیث با آموزه‌های خود انجیل نیز مطابقت پیدا نمی‌نماید؛ چه آنکه بر مبنای انجیل، عیسی مسیح و مریم (علیهما السلام) هر دو غذا و خواب داشتند همچنین به درگاه خداوند تضرع می‌کردند و در اینجا می‌توان آخرین فریاد حضرت عیسی علیه السلام در هنگام به صلیب کشیده شدن را یادآور شد که بیان می‌دارد: «الهی! الهی! چرا مرا واگذاشتی.» بی شک پیامبر و حتی یک انسان معقول از خود درخواست کمک نمی‌نماید، بلکه از فوق خود طلب یاری می‌نماید. در قرآن کریم ضمن رد ادعای پیروان تثلیث در مسیحیت، آنها را کافر معرفی می‌نماید که از آن جمله به آیات شریفه سوره مائده و توبه می‌توان اشاره داشت. محمد رضایی، محمد، الاهیات تطبیقی بین اسلام و مسیحیت (توحید و تثلیث)، فصلنامه قیسات، سال یازدهم، شماره ۴۳، صص ۱۵-۱۷.

۳۴. زمانی، محمد هاشم، مباحث انسان شناسی در تفسیر راهنما، ص ۲۷۱.

۳۵. سیدان، سید جعفر، توحید، فصلنامه قیسات، شماره ۱۹، ص ۲۵.

۳۶. مطهری، مرتضی، اقسام توحید، فصلنامه قیسات، شماره ۳۰ و ۳۱، ص ۱۲.

۳۷. همان، ص ۱۳.

۳۸. حسنی بافرانی و مهدوی راد، منظومه باورهای بنیادین انسان سالم از دیدگاه قرآن، ص ۱۶۳.

۳۹. شاملی، عباس علی، ضرورت پرداختن به انسان شناسی در مباحث اقتصادی، ص ۲۳.

۴۰. منکران معاد گفتند: آیا آن گاه که مردیم و در زمین، ناپدید و گم شدیم، به راستی آفرینشی دوباره خواهیم یافت؟ در پاسخ آنها گفته شد: بلی اینان منکر دیدار با پروردگارشان هستند و ای پیامبر در پاسخ بهانه آنها به آنان) بگو: فرشته مرگ که بر شما گمارده شده، شما را به تمام و کمال دریافت می‌کند و سپس به سوی پروردگارتان باز می‌گردید.

۴۱. آیا گمان کردید که بیهوده آفریده شدید و به سوی ما باز نمی‌گردید؟

۴۲. خمینی، روح الله، معاد، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رَحِمَهُ اللهُ، صص ۴۶-۴۷.
۴۳. در آن روز انسان از کارهایی که جلو انداخته یا به تاخیر افکنده، آگاهی پیدا می کند. ولی انسان به حال خویشتن، آگاه است، گو اینکه عذرها و بهانه‌ها بتراشد.
۴۴. همچنین، زراره، یکی از راویان برجسته احادیث شیعه، از امام صادق علیه السلام نقل می نماید: «حد بیماری که شخص، روزه خود را به واسطه آن افطار می کند؛ چیست؟ فرمودند: بل الانسان علی نفسه بصيرة هو اعلم بما یطیق» الطبرسی، فضل بن حسن، جلد ۱۰، ص ۵۹۵.
۴۵. علوی، سید حمید رضا، مبانی دینی انسان شناسی در شعر فارسی، فصلنامه شناخت، شماره ۳۶، ص ۱۲۹.
۴۶. و ما آسمان و زمین و هر آنچه بین آنها ست را بیهوده خلق نکردیم.
۴۷. جن و انس را جز برای اینکه مرا بپرستند.
۴۸. اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید.
۴۹. آنگاه که او را پرداختم و از روح خود در او دمیدم برایش سجده کنید.
۵۰. آنگاه او را درست اندام کرد و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد چه اندک سپاس می گزارید.
۵۱. آنگاه که او را پرداختم و از روح خود در او دمیدم برایش سجده کنید.
۵۲. بسطامی، محمد، انسان و آزادی در نگرش قرآنی، ص ۴۲.
۵۳. علامه طباطبایی در زمینه اهمیت نبوت و وحی در هدایت بشر می فرماید: «استخدامگری بشری، بهترین وجه برای ضرورت نیاز انسان به پیامبران است. انسان بر اساس طبیعت و فطرت خود موجودی استخدامگر است و گزینه استخدامگری، موجب اختلاف در تمام شئون حیات می شود. از طرفی، اختلاف جز در سایه قانون حل و فصل نمی شود و از آنجا که بشر، خود خاستگاه و منشأ اختلاف است، نمی تواند برطرف کننده اختلاف باشد و برای رفع آن قانون وضع کند، لذا عامل برطرف کننده‌ای را باید بیرون از دایره انسانی و فراتر از آن یافت و پرواضح است که ارتباط آن عامل فرا انسانی با جهان انسانی، همان چیزی است که تحت عنوان وحی و نبوت یاد می شود. لذا بعثت لازم است.» طباطبایی، محمد حسین، فراهایی از اسلام، چاپ اول، ص ۲۵.
۵۴. جعفری نژاد، مسعود و برجیسایان، رسول، حکومت و فرهنگ رفتاری در فلسفه سیاسی ملاصدرا، فصلنامه مطالعات سیاسی، شماره ۴، ص ۸۴.

۵۵. جوادی آملی، پیام حضرت آیت الله جوادی آملی به اجلاس روسای دانشگاه‌های علوم پزشکی کشور،
<http://portal.esra.ir/Pages/Index.aspx?kind=1&lang=fa&id=MTkyMw%3D%3D-1UyEDyZlOTk%3D>
(بارگذاری شده ۱۵ خردادماه ۱۳۹۱)، ص ۲.

۵۶. به نظر می‌رسد که با توجه به آیات قرآنی، فرشتگان در هنگام تعظیم به انسان به امر خداوند دچار نوعی تعارض درونی شده باشند، بدین معنا که از یک سو با نظر به پرودگار که صفات، آثار و اعمالش پاک و منزّه و اعلی بوده، بر این اندیشه بودند که بشری که خلیفه الهی است باید چنین ویژگی‌هایی را داشته باشد؛ اما در همان حین با نظر به شر، فساد، تباهی و دشمنی که انسان به وجود می‌آورد نوعی تعارض برای آنها به وجود آمده است. بنابراین از خود می‌پرسند که چگونه چنین انسانی شایستگی رسیدن به این مقام را داراست.

۵۷. ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید.

۵۸. چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت.

۵۹. ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، ج ۱، ص ۴۳۶.

۶۰. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن؛ جامع الشتات، ص ۶۹۹؛ یزدی، محمد کاظم بن

عبدالعظیم، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، ص ۴۶؛ خمینی، روح الله؛ تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۰.

۶۱. علمی، محمد کاظم، محوریت اصل عدل در کلام شیعه امامیه، شماره ۱۵، ص ۱۲۷.

۶۲. روزنامه ایران، عدل و اقسام آن از دیدگاه شهید آیت الله مرتضی مطهری، شماره ۴۸۵۷ به تاریخ ۱۳/۵/۹۰، ص ۲۱.

۶۳. طاهری، سیدمهدی، عدالت از نگاه شهید مطهری، دو هفته نامه بگاه حوزه، شماره ۲۵۳، ص ۱۸.

۶۴. سلیمی، عبدالحکیم، راهکارهای تأمین عدالت، فصلنامه کتاب نقد، شماره ۳۷، ص ۳۱.

۶۵. عدالت را نباید با تعادل یکسان دانست؛ چرا که برابری در حقوق و امکانات افراد در جامعه بدون رعایت حقوق صاحبان حق، خود موجب نوعی بی عدالتی می‌گردد. دلیل ناکام ماندن بسیاری از تئوری‌های اصلاح اندیشانه اجتماعی و اقتصادی نیز، همین یکسان دانستن عدالت و تعادل است؛ در حالی که تعادل اجتماعی و اقتصادی بالعکس، موجب شکاف طبقاتی و محروم شدن عده ای از حقوق مکسبه خود می‌گردد.

۶۶. از جمله می‌توان به کلام امیرالمومنین علیه السلام در حکمت ۴۳۷ نهج البلاغه در مورد برتری عدالت اشاره نمود: «عدل و عدالت هر چیزی را در جای خود می‌نهد؛ در حالی که بخشش آن را از جای خود خارج می‌سازد. عدالت، تدبیر عمومی مردم است در حالی که بخشش گروه خاصی را شامل است.

پس عدالت شریف و برتر است.» علامه شهید مطهری رَحِمَهُ اللهُ نيز در اين باره مي‌فرمايند: «عدل در اجتماع، به منزله پايه‌هاي ساختمان است و احسان از نظر اجتماع، به منزله رنگ آميزي و نقاشي و زينت ساختمان است. اول بايد پايه درست باشد بعد نوبت به زينت و رنگ آميزي و نقاشي مي‌رسد. اگر «خانه از پاي بست ويران است؛» ديگر چه فايده که «خواجه در بند نقش و ايوان» باشد؛ اما اگر پايه محکم باشد و ساختمان بي نقاشي و بي رنگ آميزي هم مي‌توان زندگي کرد. ممکن است ساختمان فوق العاده نقاشي خوبي داشته باشد و ظاهرش، جالب باشد؛ اما چون خراب است يك باران، کافي است آن را بر سر اهلهش خراب نمايد»(همان).

67. Nahmad Sitton, Salomon, La Educaion Bilingue y Bicultural para las Regiones Interculturales de Mexico, INI, pp 62-63.

۶۸. در روايات مختلف از ائمه اطهار عليهم السلام نيز بر اهميت اين امر تاکيد شده است. براي نمونه، امام علي عليه السلام در نهج البلاغه مي‌فرمايد: «بي ارزش ترين علم علمي است که تنها بر زبان جاري گردد» يا در غرر الحکم از قول حضرت عليه السلام آمده است که ايشان فرمودند: «علم مومن به عمل اوست» يا «برترين علم آن است که در همه اندام آشکار و هويدا باشد.»

۶۹. شهشهانی، سهيلا، خطر انسان شناسی و انسان شناسی در خطر، نشریه آرش، شماره ۲۷، ص ۹۸.

منابع:

۱. ابن سینا، حسین، النفس من کتاب الشفاء، تحقيق حسن زاده آملی، قم، انتشارات دفتر تبليغات حوزه علميه، ۱۳۷۵.
۲. ———، اشارات و تنبيهات، ترجمه و شرح حسن ملكشاهي، تهران، سروش، ۱۳۶۸.
۳. حسینی زاده، علی؛ شرفی جم، محمدرضا؛ صادق زاده قمصری، علی رضا و باقری، خسرو، نقد دیدگاه فمینیسم لیبرال در زمینه برابری زن و مرد از منظر قرآن و روایات - مبانی انسان شناختی تعلیم و تربیت انسان، فصلنامه تربیت اسلامی، شماره ۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۹
۴. خسروپناه، عبدالحسین، انسان شناسی اسلامی به مثابه مبنای انسان شناسی اجتماعی، مجله پژوهش‌های تربیت اسلامی، شماره یک، زمستان ۱۳۸۴.
۵. رضا نژاد، عزالدین، توحید در مذاهب کلامی، مجله اندیشه تقریب، شماره ۴، پاییز ۱۳۸۴.

۶. صالحی، اکبر؛ مهربان، زهرا، بررسی انسان شناسی اسلامی و انسان شناسی وجود گرا و مقایسه آن، فصلنامه تربیت اسلامی، شماره ۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۷.
۷. طباطبایی، سید محمد حسین، شیعه در اسلام، تهران، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۶۰.
۸. علامه حلی، شرح جلیل مقداد، ترجمه حسن مصطفوی، شرح باب حادی عشر، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۰.
۹. کریمی، مهدی، مقایسه انسان شناسی اسلامی با مکتب یوگا-سانکهییه، مجله معرفت ادیان، شماره ۲، بهار ۱۳۸۹.
۱۰. مرزوقی، رحمت الله، انسان و تربیت از منظر صحیفه سجادیه، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، شماره ۱۵، تابستان ۱۳۸۴.
۱۱. مرادی، جعفر، درآمدی بر مطالعات انسان شناختی تطبیقی، انسان شناسی فلسفی، مجله معرفت، شماره ۹۲، مرداد ۱۳۸۴.
۱۲. نوروزی، رضا علی؛ کوهی اصفهانی، هاجر، بررسی و تبیین مفهوم انسان متعالی از منظر قرآن کریم، پژوهش نامه معارف قرآنی، سال چهارم، شماره ۱۴، پاییز ۱۳۹۲.
۱۳. یونگ، کارل گوستاو، روان شناسی ضمیر ناخودآگاه، ترجمه محمد علی امیری، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی